

مقدمه و اسما

بسم الله الرحمن الرحيم

با ستایش خدای بزرگی که راه سعادت برای بشر ترسیم کرد و جوهر و سرشت خود را شناساند و راه و روش مورد تأییدش و دستورات خود را برای سرنوشت نیک بشر تعیین کرد و نام آن را دین گذاشت . اعتقاد به دین خدا یعنی اعتقاد به پاداش و کیفر را ایجاد کرد . پاداش در این دنیا همان خوشبختی بشر در این دنیا اگر دستورات خداوند در قالب سرشت نیک او را پیروی کند و کیفر در این دنیا همان سختی و عذابی است که بشر در عدم پیروی از دستورات و منشی که خداوند برایش تعیین کرده بود و در پیش گرفتن راه نادرست دامنگیرش می شود . ولی معنای کلمه دین اینطور می فهماند که پاداش و کیفر اصلی در عالمی جاودان که در ورای این دنیاست می باشد . خداوند دینش را ارائه داد در قالب پیامرسانی پیامبران اولوالعزم مهر خودش را در دل مردم افکند و مراسم سمبولیک برای عبادت یا بندگی خود قرار داد که هرچند در جزئیات و پوسته مراسم متفاوت بنظر میامدند ولی در اصل خالق بودن خداوند و صفات نیکش و پادشاهی و ملکوت خداوند با هم یکسان بودند . ولی خداوند گفته بود به آنها که امتحان می شوید و دوران نهایی را برایشان تصویر ساخته بود که در آن دوران کفر رواج دارد و فردی در قالب نام ماشیح یا کوروش یا مسیح یا مهدی پرچمدار یکتاپرستی است . موجودی با ادعا و خواست خدا نمایاندن خود هم مظهر کفر است که چه در قالب نام آنتی کریست که روحی است که مسیح را که در جسم و گوشت است تکذیب می کند چه در قالب نام دجال و شیطان در قبال مهدی . ولی مهمترین نکته ، نام مهدی است یعنی هدایت یافته و امام صادق در توصیف نام مهدی می فرماید هدایت یافته به چیزی که بر مردم پوشیده و مبهم بود و هدایت یافته بر چیزی که بر خودش هم پوشیده بود . و او هم بعنوان آخرین پیامبری که به او وحی از

نوع وحی به پیامبران در کار نیست و فقط توجهش به نکات توسط خداوند جلب می شود و هدایت می یابد هم بعنوان مصلح دین و اصلاح کننده همه ادیان و نزدیک کردن ادیان بهم عمل می کند . پس می بینیم دو دوره در تکوین دین خدا هست یکی دوره پیش امتحان که هزاران سال طول می کشد و اصول و فروع ادیان در قالب مراسم سمبلیک انجام می شود و مبارزه با شرک مبارزه با اعتقاد شگونی و سرنوشت سازی خدایان چوبی و سنگی بوده است . دوره ایی آسان در عبادت و بندگی خدا . و یک دوره نهایی امتحان که اصل است و سخت . خدایان مردم دیگر چوبی و سنگی نیستند و درهم شکستن آنها به آسانی سرنگون ساختنشان از سقف کعبه نیست . خدایانی که در این دوره می خوانند شبهه خدا بودن را برای قسمتی از مردم ایجاد می کنند . دجال به شکل موجودی نادیدنی که تاثیرات شراب حس و فهمش به مانند تراوشات آسمانی برای او استحکام و بی نهایتی در موجودیت می سازد و با اعتقاد و حکم به اینکه آیا غیر از خدای عزوجل می تواند مرده را زنده کند ؟ مرده را زنده می کند . در این زمان آنچه می خوانند خدایان سنگی و چوبی نیست در این زمان آنچه می خوانند همان نظر دجال است که به پیرمرد هفتادسال عبادت کرده که نظر می کند او می گوید تو رب من هستی . موجودی که با ادعای خدایی نه سفت نه شل خود همه مردم زمین پیرو او هستند غیر قابل مقایسه با خدایان چوبی و سنگی است . او با خود جهنمی دارد و جنتی . جبل نار با اوست . او با حمیم خود هیچکس را نیست که نشوید و اگر در قرآن اشاره به جهنم و نار و حمیم میشود منظور از همین دوره امتحان یا دوره نهایی دین است . در مورد جنت در قرآن فقط اصحاب جنت اشاره شده ر سوره قلم معرف جنت دجال است . در این دوره کسی نمی تواند سجده کند وقتی آیات خد بر او خوانده می شود و نمی توانند . و این درست مثل زمینه امتحانی است که اینهمه یاد گرفته اید حالا امتحان دهید . بنظر می رسد اثری از خدا نباشد و آنچه در این دنیا و دنیای مردگان نمودار می شود این است که او رب است و رب قدر و سرنوشت . سرنوشتی که در دنیای مردگان هم ادامه میابد . از خدا چیزی دیده نمی شود به جز یافته ایی از خدا در کتب آسمانی مخصوصا قرآن که کسی آنرا نمی یابد بجز آن هدایت یافته یا مهدی

. این یافته شده لقاء نامیده می شود در لغت عربی و چون یافته شده خداست لقاء الله نامیده می شود . تقریباً اکثر مردم به لقاء الله رغبت و امیدی ندارند . لقاء الله حاوی تمام یادآوریه‌ها از دوران پیشین و مفاهیم کتب خدا و دستورات خداوند است . در حقیقت کتب الهی دارای کدی هستند که مفهوم درونی آنها با این کد و فرمول نمایان می شود و کسی جز مهدی این کد را بکار نمی گیرد تا مفاهیم کنهی آنها نمایان شود و وقتی نمایان شد مردم می بینند که در این جهان اثری از خدا جز این لقاء الله نیست . اما این کد چیست ؟ حدیث می گوید علم کلمات نزد دابه الارض است و حدیث می گوید قرآن سبع حروف کاف و واف . یعنی کلمات قرآن در حالت سبع که باشد کافی و وافی معنای قرآن را می رساند و گرنه قرآن که هفت کلمه نیست ! سبع یعنی حالتی که مفهوم ظاهری آن با مفهوم درونی متفاوت است . کلاً کلمه سبع یعنی ظاهر متفاوت . سبع فلان یعنی تهمت زد تهمت یعنی ظاهری متفاوت از حقیقت ذاتی او ساخت . پس قرآن با استفاده از معانی دیگر بعضی کلمات که غیر از معانی ظاهری است کامل و بی نقص می شود . و این کد است که از قرآن کریم قرآن جدیدی ساخته می شود به نام قرآن جدید مهدی که می توان به آن لقاء الله گفت . به این شکل قرآن مهدی هم سبع مثنائی است . مثنائی یعنی معنی دوتایی یا دو معنی . سبع مثنائی میشود معنی متفاوت الظاهر از کلام دارای دو معنی . و خداوند به پیامبر می فرماید ما به تو سبع مثنائی را دادیم و قرآن عظیم . در روایت آخر الزمان هم آمده که مثنائی بدست گرفته و به مردم می آموزاند . مثنائی معنی دیگری ندارد نه کتاب است نه صحیفه و نه رساله . بلکه کتاب دارای دو معنی است که مهدی معنی متفاوت الظاهر آنرا به مردم می آموزاند . پس می بینیم که دوره موسوم به آخر الزمان مهمترین دوره و دوره نهایی دین است زمانی که شیطان یا همان دجال پس از سپری شدن قرن‌ها از دین و نوشته‌ها و فلسفه‌ها راجع به خدا و دین به نهایت خود رسیدن ، بشر بطور کلی از امتحان روسیاه به در میاید و شیطان یا همان دجال را عبادت یا بندگی می کند به جز انگشت شماری افراد . امارتی است قبل از قیامه که در آن دجال فرمانرواست و آنچه پیامهای خداوند در کتب الهی بوده به مرحله تطابق و تناسب مقابله می رسد . به قول امام صادق همه دین در این زمان

است . گویی خداوند تمام پیامهایش را برای این زمان داده است و فردی را که هدایتش می کند با آیات و نشانه های خود مرکز پیامرسانی جهان قرار می دهد تا پیامش بازگشایی و به همه مردم جهان با هرگوش برسد . مهمترین نکته این است که پیامبر آخرالزمان از نوع مهدی است . یعنی خدا با آیات و نشانه هایش او را هدایت می کند و وحی به او وحی هدایتی از رموز و نشانه هاست نه وحی به شکل مستقیم صحبت کردن و امر را بیان کردن . پس این مهم است که دقت کنیم و ببینیم پیامبر وقتی به مصلح آخرالزمان و پیامبر آخرالزمان اشاره می کند می گوید مهدی . یعنی بر هدایت یافتگی او تاکید می کند تا با پیامبری که مستقیم از جانب خدا وحی به شکل قرائت می گیرد اشتباه نشود . و این مهم است که بدانیم اراده خداوند بر این بوده که پیامبر آخرالزمان و مصلح دین از نوع مهدی یا هدایت یافتگی با تاثیر گرفتن از نکات و علائم و نشانه های کتاب و حدیث باشد در حالیکه الهه ای فرمانروای زمین شده که نه از جنس چوب است نه سنگ و این الهه ممکن است با خدا آمیخته و مشتبه شود با توجه کردن به این قسمت از حدیث پیامبر راجع به دجال که اگر بر شما مشتبه و آمیخته شد که او خدایتان است بداید که قبل از مرگ هرگز خدایتان را نخواهید دید .

آنچه در احادیث می خوانیم در قالب ظهور جهانی دو قطب مخالف هم در معرض دید جهانیان هستند . قطب کفر میخواهد اسمش دجال باشد یا شیطان یا ابلیس هر چه باشد همه یکی هست فقط بر اساس بر شمردن صفتش آن اسم بر رویش گذارده شده است . در قطب ایمان چه مهدی باشد چه جوان مومن چه دابه الارض همه یک فرد هستند و بر اساس صفت خاصی که برایش بر شمرده اند آن اسم را برایش گذاشته اند . جوان مومن که مشخص است جوانی که ایمان به خدا در او استوار و محکم است . همین جوان مومن هست که به مردم جهان می گوید مردم این همان دجالی است که پیامبر خدا گفته است . پس منطقی این است که این جوان مومن به دنبال اخبار بگردد تا به دجال نسبت دهد . در باره دابه الارض هم می خوانیم که در جزایر ارض به جستجوی اخبار بر میاید و همگی را بر دجال نسبت می دهد . دابه الارض کیست ؟ همان یگانه ایی که

شرق و غرب عالم او را به اذن خداوند می بینند و با توجه به سایر مشخصاتی که در باره او ذکر شده که مشترک با مهدی موعود هست مثل فرید بودن و دیده شدن به اذن خدا و کشتن دجال و خاتم سلیمان و عصای موسی با او بودن که به مهدی موعود هم نسبت داده شده مشخص می شود که دابه الارض همان مهدی موعود است . پس مشخص می شود که جوانی مومن که دارای خصوصیت دیده شدن توسط مردم جهان هست با دیدن علائمی از دجال به دنبال جستجوی اخبار در باره آخر الزمان و دجال بر می آید و ضمن آنکه همه علائم را به دجال نسبت می دهد خواهی نخواهی متوجه نقش خود هم میشود و کم کم هدایت می یابد و توسط انبیاء و امامان و اولیاء هدایتش ادامه می یابد تا کامل شود هدایت یافتگی او و بدین وسیله مهدی موعود زاده می شود . حدیثی که می گوید " در دمیده شدن صور امامی از ما متولد می شود " بطور کامل این حقیقت را تأیید می کند . دمیده شدن صور یعنی دمیده شدن در ارائه تصویر کامل حقیقت آخر الزمان در کلام الهی و حدیث است . پس به این گونه مهدی که اخبار را دنبال می کند متوجه مهدی موعود بودن خود می شود . خواهی نخواهی بعثت رابطه احادیث با قرآن به تحقیق در قرآن می پردازد و در این هنگام است که علم کتاب خدا به مانند زراعت در دل او می روید به شکل زیباترینش . و به این شکل هست که امام صادق در باره دلیل نام مهدی و قائم برای او اینگونه می گوید:

شماره صفحه : ۳۰

(شا) : روی محمد بن عجلان عن ابی عبد الله ع قال اذا قام القائم ع دعا الناس الى الاسلام جدیدا و هداهم الى امر قد دثر و ضل عنه الجمهور و انما سمی القائم مهدیا لانه یهدی الی امر مضلول عنه و سمی القائم لقیامه الی امر قد دثر و ضل عنه الجمهور و انما سمی القائم مهدیا لانه یهدی الی امر مضلول عنه و سمی القائم لقیامه بالحق
شماره سریال ۵۱
جلد : ۵۱

روایت کرد محمد بن عجلان از امام صادق: گفت چون قائم بپا خیزد مردم را به اسلام جدید میخواند و هدایتشان میکند به امری که محو و ناپدید نشان بوده است و توده مردم از آن پوشیده بودند و همانا قیام کننده مهدی خوانده میشود بدان جهت که هدایت میابد به امری که از او گم و پوشیده بوده است . و قائم

نامیده میشود بخاطر قیام و بپا داشتن امری که محو و ناپدید نشان بوده و توده مردم از آن گم و پوشیده بودند و همانا قائم بدین جهت مهدی خوانده میشود که هدایت میشود به امر گم و پوشیده از او و قائم نامیده میشود بخاطر قیامش به حق .

در این مدت که مهدی به تحقیق و مطالعه در احادیث و کتب آسمانی مشغول است و همانطور که در یکی از دعاها فرج می خوانیم... درود خدا بر تو زمانی که می ایستی و زمانی که می نشینی و زمانی که ترجمه می کنی و زمانی که تفسیر می کنی... او صبح و شام جام حکمت الهی را به مردم می نوشاند و مردم هم صبح و شام بعد از اندک زمانی از راه به در می روند . در طی تحقیقش متوجه می شود که موجود ناپیدایی که فرمانروای مردم جهان شده و همزمان با ظهور خودش در اذهان جهانیان او هم پیدایش شده است به نامهای مختلف در احادیث و کتب الهی نام برده شده است . شمس . دجال . شیطان سه نام مشخص تر است . مثلاً حدیثی از پیامبر که می گوید شمس قدر را در لیلتین قرار می دهد و قضاوت می کند که این است و آن . با حدیثی که می گوید کسانی که فکر می کردند اهل امر مهدی هستند از اطاعت او خارج می شوند و عبدالشمس و القمر می شوند و یا حدیثی که می گوید بعد از پیروزی مهدی مردم از نور شمس بی نیاز می شوند و نور پروردگار ارض را فرا می گیرد . یا حدیثی که می گوید اگر شمس را بطلبد او را اجابت می کند همه اینها نشان می دهد که شمس موجودی است ذی شعور و موجودیت فردی دارد و منظور از شمس ، خورشید نیست . در قرآن هم که خداوند می فرماید شمس را سجدہ نکنید و فقط خدا را سجدہ کنید منظور همین است . دنبال معنی کلمه شمس بر میاید تا صفتی که باعث شده او به این نام نامیده شود را جستجو کند و می بیند شمس یعنی تهمت زدن و راندن تهمت به دیگری و راندن دیگری . پس همچنان که کسی که باعث فتنه های زیاد میشود را اصطلاحاً فتنه می نامند و می گویند فلانی فتنه است . به موجودی که مردم را به جان هم می اندازد تا تهمت و نسبت بد و عیب را به دیگران نسبت دهند تا از خود نسبت بد و عیب را برانند و سرنوشت بد و رقیبانی که باعث آن می شوند را برانند شمس گفته میشود . یعنی همه

رفتار و علائق و چرخاندن او باعث همه اینها می شود به یکی حس نسبت بد می دهد و همزمان به دیگری حس نسبت خوب و بالعکس باعث موج میشود باعث موج شمس می شود و به این جهت او شمس نامیده می شود . کسانی که عبدالشمس میشوند هم در حقیقت بنده راندن عیب و تهمت و سرنوشت بد به دیگران و از خود دور کردن هستند ولی در حقیقت این بندگی راندن منتهی به بندگی خود شمس میشود . در مورد کلام خدا که شمس و قمر را سجده نکنید هم به همین گونه است . این سیستم شمس مشاجره بزرگی در بشریت ایجاد می کند و برای این مشاجره ، طلایی کردنهای چیزهایی لازم است که انجام می دهد به همین جهت نام دیگرش دجال یعنی " روکش طلایی کننده " انتخاب شده . اما هدفش در این مشاجره رسیدن به تابلویی خاص که مورد علاقه اش هست می باشد بطوریکه در عمل شبیه آن تابلو ساخته شود و عملی شود پس راه گیر دادن و هل دادن را بر می گزیند و بخاطر شدت این عملکرد گیر دادن از حق و هل دادن به ناحقش شیطان نامیده شده . چون شیطان صفت کسی است که شطن یعنی گیر دادن و هل دادن را اعمال می کند . در این زمان که مهدی تحقیق می کند و مصور شدن تصویری که خداوند از این زمان ارائه داده به مانند سایه ایی هر روز گسترده تر می شود کسی صدای حقیقتی که دارد آشکار می شود را بلند نمی کند . این گسترش خیال و سایه از قرآن و حدیث به سایر کتب آسمانی کشیده می شود و هر زمان همراه با گسترشش واضح تر می شود ولی او طرید و طرد شده است و مردم طوری رفتار می کنند که گویی ممنوع است بر آنها اقرار به ظهور شمس و اینکه این موجودیت وجود دارد و همچنین اقرار به ظهور او در اذهان . عدم اقرار آنها به ظهور موجودیتی به نام شمس یا دجال یا شیطان کار را برای ارائه حقیقت و تصویر مصور شده توسط مهدی سخت می کند . خداوند هم در سوره فرقان در قرآن چنین می فرماید : أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسُ عَلَيْهِ دَلِيلًا (45) ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا (46) {آیا نظر نمی کنی در اینجهت که پروردگارت چگونه سایه خیال را گسترش داد و اگر می خواست ساکن قرارش می داد سپس شمس را بر آن دلیل قرار دادیم (45) سپس در سوی خود (هدف

خود) گرد آورديم گردآور دني آسان { خب پس وقتي مهدي مي خواهد حكمت فراهم آورده خود و حقيقت كلام خدا را براي مردمی شرح دهد كه از او فرار مي كنند فقط وجود شمس است كه مبتدا و پايه دلايل او براي ثابت كردن برگزیدگی خودش و اثبات امر خداست .

اين شناخت حقيقت كلام خدا همانطور كه براي مهدي شكل مي گيرد در ظاهر متفاوت با برداشت قبلي در جزئيات و فرعيات ميشود بطوريكه حديث مي گوید براي كسانيكه برداشت اوليه را در سينه های خود حفظ کرده اند قرآن جديد مهدي سخت ميايد. اين جوان مومن هدايت داده شده به مصور ساختن تصوير كلام الهی در ترجمه كردنش متوجه ميشود براي هماهنگ شدن مطلب و سلم كافه در معنا و استواری بايد معنی ديگر از كلماتي كه چند معنی دارند را لحاظ كرد . بعنوان مثال :

"ارض" - وقتي جوان مومن هدايت يافته به معنی بعضی آيات نگاه مي كند معنی ارض بعنوان زمين نمی

تواند مفهوم سالم و بی نقص و كاملي را برساند . مثلاً وقتي به ترجمه اين آيه " وَقَالُوا إِن تَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ تَخْطِفُ مِنْ أَرْضِنَا ... " - گفتند اگر با تو از هدايت ، پیروی كنيم از زمینمان قاپیده و ربوده می شویم توجه می كند كه اگر ارض به معنای زمين گرفته شود مفهوم ترجمه بسيار ناهماهنگ با منطق و مفهوم سالم است . در لغتنامه عربي جستجو می كند تا معانی كامل ارض را دريابد نوشته : ارض المكان ارضا و اراضه = مكان پر از گل و گياه شد و به چشم خوش منظر آمد و سزاوار خير شد . يعنی ارضا حالتی را می رساند كه موارد خوش منظر به چشم كنار هم جمع آیند و به چشم سزاوار خير آیند . تاريض = مرتب و منظم كنار هم چیدن و سزاوار ساختن كلام . هو ارضهم به = او سزاوارترين آنها به آن چيز است . نتيجه آن ميشود كه كلمه ارض را می توان به دور هم آرايش گرفتن چيزهای زيبا كه به چشم خوش منظر ميايد و سزاوار و خير ميشود گفت . حال اين دور هم آرايش گرفتن ميتواند گل و سبزه باشد كه به چشم خوش منظر و خير ميايد يا می تواند نوشتاری تاريض شده باشد كه در مجموع آنرا سزاوار

و خیر بنمایاند . می تواند نشانه ها و علامتهایی در اندازه و تقدیر مردم در حاکمیت دجال باشد که وقتی این نشان و علامتها دور هم آرایش می گیرند در نظر آنها خوش منظر و سزاوار و صاحب خیر برای آنهاست یا می تواند آیات و نشانه های کتاب خدا باشد که وقتی زیاد شدند و دور هم آرایش گرفتند و مرتب شدند منظر خوش حق و اثبات پیدا می کنند و سزاوار میشوند برای ایمان ساختن .

با این معنی ارض ، ترجمه زیباتر این آیه " وَقَالُوا إِن تَتَّبِعِ الْهَدَىٰ مَعَكَ نَخْطِفُ مِنْ أََرْضِنَا ... " به این شکل میشود که " و گفتند اگر از هدایت همراه تو پیروی کنیم از مجموعه نشانه ها و علامات زیبایمان که وقتی زیاد شدند و دورهم آرایش گرفتند برایمان خوش منظر و سزاوار و خیر هستند ربوده و قاپیده می شویم " { و دیگر در این تقدیر و اندازه جادویی سرنوشت نمی توانیم بگوییم زیبا و پیروز هستیم }

و اما وقتی جوان مومن هدایت یافته وقتی این معنای دیگر ارض را در سایر آیات قرار می دهد معنای

کاملتری از آیه یافت میشود . مثلاً در سوره زلزله : " إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا (1)

وَ أَخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا (2) وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا (3) يَوْمَئِذٍ تُخْبِرُهَا (4) بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا (5)

ترجمه ارض = زمین (هنگامیکه لرزش زمین لرزانده شد (1) و زمین سنگین هایش را بیرون آورد (2) و انسان گفت چیست برای آن (3) در این هنگام اخبارش را نقل می کند (4) به آن چه پروردگارت برای آن وحی کرده .

ترجمه ارض = آیات و نشانه هایی که وقتی گرد هم آرایش می گیرند از نظر حق سزاوار و خیر به چشم می آیند . (هنگامیکه تکان دهندگی آیات و نشانه های تامل انگیزی که دورهم آرایش یافته و از نظر حق بودن خوش منظر و سزاوار بنظر می آیند به تکان درآورده شد (1) و آیات و نشانه های سزاوار و خوش منظر از نظر حق بودن ، مطالب گران و سنگینی از خود را آموزاند (2) در این هنگام اخبارش را نقل می کند به آنچه پروردگارت برای آن وحی کرد (4) جوان مومن هدایت یافته مطمئن تر میشود در مورد معنی ارض مدنظر خداوند . در سوره ملک می خواند:

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ (15)

ترجمه ارض = زمین (او کسیست که برای شما زمین را رام قرار داد پس راه بروید در شانه های آن و از رزقش بخورید و در سوی اوست زنده شدن .)

ترجمه ارض = آیات و نشانه هایی که در آرایش گرفتن دور هم سزاوار و حق منظر و خیر بچشم میابند (او کسیست که برای شما مجموعه آیات و نشانه هایی که وقتی گرد هم آرایش می گیرند سزاوار و از منظر حق خوش منظر بچشم میابند را سهل و دست یافتنی کرد تا رهروی کنید در یاری کنندگی آن و دعوی کنید از رزق آن (رزق علمی) و در سوی آن است زنده شدگی .)

جوان مومن هدایت یافته مطمئن تر میشود . در سوره ق آیه 4 می خواند :

قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَحَدَّثْنَا كَتَبَ حَفِیْظٌ (4)

ترجمه ارض = زمین (تحقیقا دانستیم چقدر زمین از آنها می کاهد و در نزد ما کتاب نگهبان است .)

طبق ترجمه جدید ارض (تحقیقا دانستیم چقدر آیات و نشانه هایی تامل انگیز که با آرایش دور هم سزاوار و حق منظر میشوند از آنها می کاهد و کم مقدار می کند و نظریه و معقول ما کتابی است مایه خشم .)

باز مطمئن تر میشود . ولی در سوره 29 بقره کاملا مطمئن می شود :

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (29)

ترجمه ارض = زمین (او کسیست که برایتان همگی آنچه در زمین هست را آفرید سپس به آسمان پرداخت و مرتب ساخت هفت آسمان را و او به هرچیز داناست)

طبق ترجمه معنی جدید ارض (او کسیست که همگی آنچه در آیات و نشانه هایی که وقتی مرتب گرد هم آرایش می گیرند از نظر حق بودن خوش منظر و سزاوار میشوند را خلق کرد سپس استوار ساخت در جهت طرح مسمی و شناسه دار و آنها را به شکل طرحهای مسمی و شناسه دار ظاهر متفاوت هموار و برابر کرد و او به هر چیز داناست)

جوان مومن هدایت یافته می بیند که در معنای ارض به معنی زمین در این آیه ناسازگاری بزرگی با آنچه آنچه علم ثابت کرده و بعنوان حقیقت ثابت است وجود دارد و آن این است که هرگز زمین و هر آنچه در آن هست ابتدا بوجود نیامده و بعد آسمان پدید آمده باشد به شکل هفت آسمان . عمر زمین در محدوده یک میلیارد تخمین زده شده و عمر آسمانها حتی تا تریلیون هم می رسد . پس مطمئن می شود که معنی مورد نظر خداوند در کلمه ارض ، آیات و نشانه هایی است که در قدیم بوجود آمده است مانند شکافتن دریا با عصای موسی مانند اژدها شدن عصای موسی و بلعیدن ساخته های ساحران را و بلند شدن کوه بر بالای سر قوم بنی اسرائیل و بسیاری دیگر از آیات و نشانه ها بعد در معنای کنهی برای آخرالزمان در طرحهایی که همان شناسه ها را دارد ولی بجای حضرت موسی مهدی موعود است و به جای بنی اسرائیل مردم جهان هستند که بطوره نهانی توسط ایل و اله سیر داده می شوند . بجای فرعون دجال است و طور که فوق آنها افزاشته می شود معنای طور دیگر شدن قرآن است که تفوق دارد بر معنای قبل و به جای عصای موسی گردآمده های نشانه های قرآن و حدیث است که باعث قوت اوست که جادوگری مردمان معتقد به سرنوشت جادویی دجال را می بلعد . سماوه به معنای هر شکل و طرح و مجسمه شناسه دار است . در اینجا منظور خداوند این است که نشانه هایی که وقتی جمع میشوند سزاوار و از نظر حق خوش منظر به چشم می آیند و در طرحهایی که مربوط به اکنون است قبل از این در هزاره های قبل ساخته شده بوده و اکنون در طرحهایی خود را نشان می دهد که از نظر شخصیت های آن متفاوت است و به اصطلاح طرح سبع است یا سماوه سبع است و سبع یعنی جوهر و اصل یکی است ولی در ظاهر اجزاء آن متفاوت است و مهم هم این

است که اصلاً نشان و علامت های تاریخ دین برای این زمان طرح ریزی شده بوده و ساخته شده است . پس اول نشانه ها را آفرید بعد برای طرح های آخر الزمان و در باطن کتاب آسمانی آنها هموار و مرتب کرد.

علاوه بر اینها در حدیثی که امام صادق (ع) می فرماید امام مهدی را قبول نمی کنند و همچنان او را ناشناخته می گذارند راوی می پرسد پس بالاخره چه میشود ؟ امام صادق (ع) می فرماید در ارض جستجو می کنند و غیر از او نمی یابند . اگر اینجا ارض را به معنای زمین فرض کنیم اصلاً منطقی نیست که در زمین می گردند و غیر او را نمی یابند ولی اگر ارض را همه نشانه های حدیثی و قرآنی که وقتی دور هم آرایش می گیرند او را سزاوار مهدویت می کند بگیریم آنوقت معنای منطقی از این حدیث بدست می آید . یعنی اول باور ندارند او همان مهدی موعود باشد و او را رد می کنند ولی وقتی در نشانه ها و مفاهیم حدیث و قرآن که دور هم که جمع میشود سزاوار آن حقیقت میشود جستجو می کنند می بینند غیر از او آن مهدی موعود منتظر کسی دیگر نیست .

سما - اما جوان مومن در مورد کلمه سما و سماوات هم می بیند که ناهمواری و نامنتظمی زیادی در

بعضی آیات بوجود میاید اگر آنها را به معنی آسمان بگیریم . بعنوان مثال :

وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا (19) وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ (11) إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ (1)

يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا (9)

در مورد آیه (وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا) اگر سما را آسمان فرض کنیم ترجمه چنین میشود (و گشوده شد آسمان پس بود در بهایی) گشوده شدن آسمان یعنی چه ؟ آسمان چیست که وقتی گشوده شود در بهایی داشته باشد . اگر قبلاً نمی دانستند اکنون مشخص است که مقوله ایی به اسم آسمان که دارای ذات ساختاری باشد که در آن دنیای خاصی وجود ندارد بلکه همه اجرام آسمانی و کرات به مانند

زمین در فضای لایتنهایی شناورند . گشوده شدن آسمان مربوط به ذهنیتی است که فکر می کرد آسمان به مانند سقفی است و ستاره ها در آن کوبیده شده اند و پشت آن دنیایی برتر است که در آن ملائک و غیره هستند . پس اینکه آسمان گشوده شود و به شکل دربهایی راه برای دنیای ماورائی باشد معنایی ندارد . پس چیست ؟ جوان مومن هدایت شده در جستجوی معنای لغت سماء برمیاید . می بیند از ریشه سمو است که به معنای والایی و بلند مرتبگی و بلندی است و سماء به معنای بلند است و دلیلش هم این بوده که سقفی می دانستند که بسیار بالا است و بخاطر بلندی آن در دسترس نیست . از ریشه سمو باز هم معنی دیگری وجود دارد و آن نامیدن و اسم گذاردن است . اسم گذاردن به شکل مشخصه شناسایی چیزی آن چیز را خواندن است بطوریکه اسم که از ریشه سمو است به معنای مشخصه و صفت و رمز شناسایی چیزی . حال اگر سماء را در باب مشخصه شناسایی چیزی را بیان کردن بخواهیم معنا کنیم چگونه است ؟ می بیند که از همین معنا ما کلمه سماوه را داریم که به هر چیزی که طرح خاص و شناسه داری داشته باشد می گویند خواه مجسمه انسان باشد یا مجسمه حیوان یا هر شکلی که صورت انسان یا حیوان را مشخص کند . پس اینطور برداشت می کند که سماء را میتوان مشخصه شناسایی ساز یا طرحی شناسه دار معنی کرد و وقتی آنرا در جای معنای کلمه سماء در تعدادی از آیات می گذارد ترجمه کاف و واف از آن حاصل میشود و در این آیه ای که گذشت ترجمه چنین میشود (پرده از راز طرح شناسه دار برداشته میشود و آن باب هایی بود) . یعنی در طرح و تصویر ارائه شده آخر الزمان که شناسه های متعددی دارد با تحقیق و حکمت مهدی پرده از آن برداشته می شود و می بینند که در باب های متعددی به تصویر کشیده شده بوده ولی شخصیتها یکی است . مثلاً باب دابه الارض و دجال . باب مهدی و دجال و باب دابه الارض و شیطان و سامری و یاجوج و ماجوج و

مثلاً در مورد "وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ" هم به همینگونه است آسمان که چیزی نیست که برکنده شود یا نقاب از چهره اش برداشته شود ولی "هنگامیکه نقاب از طرح شناسه دار برداشته میشود" معنایی

کامل و وافی دارد و هماهنگ با دمیدن صور یا مصور سازی تصویر کلام الهی و همزمان آن زاده شدن امامی که تصویرش را اولیاء الله قبلاً ارائه داده بودند هست.

در مورد آیه "يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا" هم می بیند که آسمان چیزی نیست که بخزد. البته این فقط چند مثال برای نمونه بود و تعداد موارد به اینگونه متعدد است. و جوان مومن هدایت یافته معنا و دلیل این آیه از سوره ق را درک می کند که خداوند میخواهد بگوید اگر منظور اصلی ما همین ترجمه ایی که در سینه های مردمی است که قرآن مهدی برایشان سخت میاید اینقدر در مانده و ناشی نبودیم که آن منظور ما از منظر ادبیات نااستادانه بیان شده باشد در ترسیم اول بلکه منظور اصلی ما ترسیم جدید یا قرآن جدید مهدی بوده است.

"أَفَعَيَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ (15)" یعنی "آیا ما درمانده و ناشی بودیم در مورد ترسیم اول؟ بلکه آنها در مورد ترسیم جدید در شبهه هستند"

یعنی اگر منظور ما چیزهایی که در ترسیم اول از کتاب خدا بود خیلی زیاتر و راحتتر آن معنا را می رساندیم. مثلاً در مورد کاری که در نبودن آب بعد از عمل دفع باید انجام دهید اگر منظورمان آن ترسیمی که در ذهنتان شده است می بود خیلی راحت و زیبا آنرا با ادبیات بی نقص و کاملاً منطبق آنرا بیان می کردیم.

بحر _ جوان به آیاتی بر میخورد که اگر آنرا به معنای دریا بگیریم در توازن منطقی و علمی جای

نمی گیرد. مثلاً در سوره تکویر وقتی گفته می شود "اذْأَبْحَارُ سُجْرَتٍ" که مربوط به زمانی خوانده میشود که زمین از بین می رود و ترجمه میشود که "هنگامیکه دریاها بجوش آورده شدند" این منطقی نیست که بعد گفته شود "هنگامیکه شتران عشار افسارشان رها شد" کرده زمین در این صورت باید به مانند گلوله آتشین و گداخته ایی باشد که اصلاً جایی برای گفتن اینکه شتران گران قیمت

عشار افسارشان گسسته میشود نیست . ولی اگر همانطور که محتوای کلی آیات اول سوره تکویر حاکی تسلط عدم منطق و عقلانیت بر مردم است اگر معنی بحر را پذیرفتن بدون تمرکز عقلانی و در حیرت فرض کنیم ترجمه آن چنین میشود "هنگامیکه پذیرفتن با عدم تمرکز و غفلت عقلانی از جان و دل انجام شد" و می بیند با بقیه آیات هم هماهنگ است . در سوره کهف هم مجمع البحرين اگر مجمع دو دریا بگیریم هم از نظر منطقی مبهم است و هم از نظر مکانی که بتوان به آن رسید نامشخص و بی معنی است . ولی "جمع آمدنگاه دو نظریه غیر عقلانی و غفلت از منطق و تمرکز فکری" کلامی است کاملاً با معنی و روشن . مثلاً (جمع آمدن اعتقادات واهی سرنوشت جادویی دجالی با اعتقادات غیر منطقی و در غفلت از تعقل در ذهن جای گرفته در باره امر آخر الزمان) . در سوره الرحمن ، او الرحمن را کسی غیر از خدای یگانه می بیند بخاطر مهر آفرینی اش به این نام نامیده شده است و از کارهای او این است "مرج البحرين يلتقيان - بینهما برزخ لا یبغیان" . اگر آمیختن دو دریا و مخلوط کردن دو دریا فرض کنیم معنی نمی دهد چون الان یک دریاست . اگر بگوییم دو جریان آب در کنار هم چسبیده اند که مرج و مخلوط و آمیخته کردن نمی شود و چیزی که مخلوط و آمیخته شده فاصله ای بین آن دو نیست . کلمه بغی هم در مورد دریا چندان مناسب نیست که یک دریا بر دیگر دریا بغی نکند.

بر - در قرآن به آیاتی بر می خورد که ترجمه بر به معنای خشکی ، کار فهم موزون را دچار اشکال می

کند . مثل: هُوَ الَّذِي يُسِيرُ كُم فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ (او کسی است که شما را در خشکی و دریا سیر می دهد؛) {یونس-22}

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ . (فساد، در خشکی و دریا بخاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است) {روم-41}

قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ (بگو: «چه کسی شما را از تاریکیهای خشکی و دریا رهایی میبخشد؟») {انعام-63}

* وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ (ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم؛ و آنها را در خشکی و دریا، (بر مرکبهای راهوار) حمل کردیم؛) {اسراء-70}

أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ (یا کسی که شما را در تاریکیهای صحرا و دریا هدایت می کند) {نمل-63}

در تمام این موارد اگر بحر به معنی پذیرفتن در حالت حیرت و غفلت از تعقل بگیریم و برّ به معنی گرمی و مهر بگیریم که هر دو در امارت دجال رواج دارد معنی کامل و استوار و مفهومی حاصل می شود. آیه 22 یونس می گوید با وجود پذیرفتنهای در حیرت و غافل بودن از تعقل در امارت دجال باز خداوند شما را با حکمت مهدی سیر می دهد بطرف نزدیک شدن به حقیقت. در آیه 44 سوره روم می گوید بخاطر انعام و احسانی که از دجال برای مردم آمد چیزهایی را فراهم آوردند که بخاطر در غفلت از تعقل، پذیرفتنهای آنها حکم دجال را و مهر و گرمی که برایشان داشت فساد ظهور پیدا کرد. آیه 63 سوره انعام هم می گوید: بگو چه کسی غیر از خدا می تواند از این تاریکیهای ناشی از بیعقلی و مهر و گرمی نجات دهد. آیه 70 سوره اسراء می گوید: بنی آدم را گرامی داشتیم و آنها را در حالیکه پذیرفتنهای بیعقلانه و گرمی و مهر سیستم دجال بر آنها مسلط بود بطرف حقیقت حمل کردیم. آیه 63 سوره نمل هم می گوید آیا چه کسی شما را در حالیه ظلمات بیعقلی و مهر به جایزه دجال احاطه اتان کرده هدایتتان می کند؟ می بیند که این معنی دقیق تر و کامل است.

بیت — * در سوره نوح، نوح می گوید خداوند هر کس به بیت من در آید در امان نگاهش دار. این

بیت بیش از آنکه به خانه بخورد به طرحی اندازه شده و پرورده از کلام الهی که ماهیت زمانه را می شناساند و به گوشه قبای شیطان یا هر طاغوت دیگر بر میخورد تناسب دارد.

• در سوره احزاب آیه 13 - يَقُولُونَ إِنَّا بِيُوتِنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا

فِرَارًا (13)

خانه نمی تواند عوره باشد. عوره یعنی چیزی که باید پوشیده بماند و عدم پوشیدگی آن شرم میاورد. حتی لخت هم تناسب ندارد. ولی اگر در امارت دجال سازمان بگونه ایی باشد که نفس از برملا شدن بعضی چیزها ابا دارد و خواستار پوشیدگی باشد میتوان گفت طرحی که می خواهند اندازه و پرورده کنند عوره بدانند. پس باز هم برای معنی بیت، طرح اندازه شده و پرورده شده خیلی متناسب است.

* در سوره نور آیه 61 "لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ" اینکه گناهی نیست کور و لنگ و مریض و خود شما از خانه هایتان بخورید معنی دار نیست. ولی اگر بگوییم که کسیکه بخاطر نقشه پروری پیروان دجال چنان حقیقت را آن می پندارد که آنها در سرنوشت جادویی دجال پرورده اند و دجال را خدا انگارد به مانند کور و نابینایی است که هر کار زشت و ظالمانه ایی انجام دهد در خود احساس گناه نمی کند و خیلی ها که دینشان می لنگد و لاابالی شده اند هم در خود احساس گناه و سخت آمدنی ندارند هر کار با شما کنند پس بر شما هم حرجی نباشد که از طرحهایی دعوی کنید که اگر پیروید امنیت میابید یا نقشه پروری باطلگرایان را باطل می کنید (البته با تحیت و زنده سازی نظر خداوند و سلام) یکی از اینها پروردن

طرح کلام الهی همانطور که خدا ارائه داده است. یعنی **بیت الله**. همان که شیطان ممنوع کرده

است یا **بیت الله الحرام** . چون با ممنوع کردن پروردن طرح طراحی شده خداوند از

رسوایی فرار می کند و مردمان را همچنان کور و لنگ در دینشان نگاه می دارد .

جوان مومن می بیند که تمام مردم جهان با کارگردانی این موجود ناپیدا با هم مشاجره دارند و این مشاجره حتی داخل خانه ها هم بین اعضای خانواده وجود دارد و این شجره و مشاجره در عمق جانیشان نفوذ کرده و

شجره ایی است که حتی برای جهان خطرناک میتواند بشود . هر فردی در این **شجره** اتوبان یا کوره

راه مورد علاقه خود بطرف سرنوشت انتخاب کرده و نشانه های مطبوع و مطلوب خود را می طلبد به مانند کسیکه همه چیز را در سرنوشتی می بیند که از این شجره گذر دارد . البته چون شیطان این شجره

را به مانند نوشیدنی اندک اندک و بتدریج به آنها می خوراند به آن **شجره زقوم** هم گفته شده .

زقوم از ریشه **زقم** به معنای خوراندن چیزی اندک اندک میباشد . فرد هم به مانند کسیکه نان

خورشت خاصی را دوست دارد نشانه های مطبوع خود را می طلبد نه اینکه به پرورنده این مشاجره یعنی

شیطان بتازد به این فرد **آدم** گفته میشود چون فردی است که فقط در راه چیزهای باب میل خود در این

شجره است و بسیار به آن وابسته است . آدم الخبز یعنی نان را با چیز مورد علاقه اش خورد . ادام به معنی

هر چیز مورد علاقه و باب میل و موافق و مطابق گویند پس وابستگی مدید به این حالت بر وزن فاعل را

آدم می گوئیم . هر آدم زوجی دارد که بعلت جفت بودن در خواسته ها و باب میلها و موافق و مطابقت

زوج او شده است . این زوج ممکن است ملیونها نفر باشند . پس هر آدمی **زوج آدم** هم دارد . پس

خطاب به آدم و زوجش می شود خطاب به همه مردم جهان . آدم و زوجش کلا کلام خدا را علاقه ای ندارند و از نظر آنها هیچ رهیدگی و موفقیت و هیچ فلاحی در کار نیست مگر از این شجره با مدیریت شیطان (که البته او نمی گوید شیطان است او بلکه موجودی ناپیداست بنظر او) بگذرد . از نظر او کلام مهدی که از دل کتاب خدا بر میاید که خواهان مقابله با شیطان است بی ارزش است و رغبتی به آن ندارد و هر چه از خدا می شنود که داستان مشاجره را رها کنید و به این شجره نزدیک نشوید واقعی نمی گذارد . شیطان هم هدایتش نفوذ فوق العاده ای دارد به حدی که هر کس تحت تاثیر این حس نافذ قرار گیرد تسلیم آن می شود و این حس نافذ چیزی را که در آدم و زوجش بر می انگیزد این است که تو حقیقت ناب را می شنوی و هیچگاه اشتباه نمی کنی و هیچگاه نخواهی ترسید چیزی مانند **قسم خدا** . به همین جهت است که خداوند جای جای قرآن می گوید این من نیستم که قسم میخورم . لا اقسم به خنس الجوار کنس - لا اقسم به مواقع نجوم - لا اقسم بیوم القیامه و و این حس نافذ شیطان را خداوند **قسم**

شیطان نامیده در زمانیکه به آنها می فهماند که تو و زوجت بطور جاودانه قوام یافته (ملک و خلد) می شوید در پایان راه سرنوشت و ارجمندی و والایی پیدا می کنید که هیچوقت به آن آفت و تغییر یافتگی نمی رسد . البته آنطور که خداوند فرموده آنها شجره را رها نخواهند کرد و از آن دعوی (اکل) می کنند . بعد هم زشتیها و قبایح آنها چه بطور تجسم چه در عمل هویدا می شود . از طرفی مهدی می خواهد که بین مردم آشتی دهد و از این شجره دورشان سازد و بعد از کشمکشها و خرابیهایی که بوجود آمده بینشان آشتی برقرار ساخته و همه چیز نیک و اصلاح شود و بشر راه خوشبختی را در پیش بگیرد . به این فرد هم **آدم** گفته میشود . پس مهدی آدم است و سفیانی هم آدم است ولی فرق بین آنها از زمین تا

آسمان است . مهدی آدم میخواهد در سایه پادشاهی خداوند مردم از شجره دور شوند و با شیطان مقابله کنند و دین خداوند را که اسلام باشد بپذیرند و دستورات خداوند را اطاعت کنند و آنچه برای خود می پسندند برای دیگران بپسندند و راه سعادت و رهیدگی را بیابند ولی سفیانی آدم میخواهد در زیر سایه پادشاهی شیطان و در قانون و دین او که همان پاداش و مکافات طبق شرایط است مطبوع و باب میل خود را نائل شده و برای همیشه ارجمند شود. اصلاً او قبول ندارد که شیطان مخلوق خداوند باشد اصلاً قبول

ندارد شیطان مخلوق باشد . مهدی می بیند که زیر نظر مردم جهان است (**صلی**) همه جهان کلامش را

به زبان و گویش خودشان می فهمند و درک می کنند هر لحظه پیامی و سیگنالی از او به جهانیان می رسد و اگر کسی در نزد او باشد هم همینگونه پیامش می رسد به مردم جهان و هر چه در محیط او بگذرد هم

مردم جهان می فهمند اگر "لئک" پیام فرستادن باشد او " **ملئک** " است یعنی محیط پیامرسان

است یا بطور کلی فرد مرکز پیامرسانی جهان است . از آنجا که در زبان عربی گاهی در اشاره به سوم شخص مفرد می تواند به شکل جمع بیان شود این جوان مومن هدایت یافته

می فهمد منظور از **ملائک** که جمع ملئک است اشاره به خود اوست . ملائکه وقتی

دیدند در قرآن خداوند همه را به سجده آدم که اسم صفت نیک و اصلاح نمودن بعد از شرّ و خرابی است خوانده است با جمیع ظرفیت خود سجده کرد ولی موجود ناپیدا که کاملاً از

رسیدن به هدف خود یعنی خدایی نا امید شده بود و به همین جهت **ابلیس** خوانده شده ابا

کرد و سجده نکرد. **سجده** یعنی همه ظرفیت دل جذب امری شود و سرفروود آورد و

موانع بشکند و فرو بریزد . او سجده می کند و قرآن را ترجمه و طبق تعالیم خداوند در راه اصلاح و بهبودی و دور کردن مردم از این شجره جهانی گام بر می دارد به همین جهت است او را اباصالح نامیده اند . بعضی از مومنین بخاطر رنگ زشت و بدی که شیطان در

برگزیدگی او کرده و از آن هراس دارند و می بینند که ترجمه های او یکی یکی با حقیقت موافق میشود و می فهمند که خداوند او و ترجمه اش را جانشین و خلیفه در ارض قرار داده است در دلشان می گویند پروردگارا ما که تو را به پاکی می ستاییم و تو را مقدس می شمیریم و بندگی می کنیم چرا چیزی را جانشین داری میسازی که رنگهای بد را جاری میسازد و.... خداوند هم می فرماید من چیزی می دانم که شما نمی دانید و وقتی اسمها و مشخصه های شناسایی دهنده ایی که خداوند به مهدی آموخته بر آنها معلوم میشود می بینند که فقط و فقط این دو اسم شیطان و ابلیس کافی است بفهمید که شیطان با گیر دادن و هل دادن شما را به جهنم وحشتناکی میبرد و خودش را خدا می شناساند و حالا از چه چیز ناامید شده ؟ ناامید از اینکه با عذاب مردم زمین او خدا شناخته شود . وقتی با ترجمه سابق قرآن مقایسه می کند به اشکالات اساسی از نظر منطق بر می خورد مثل شیطان که اخراج شده بود چطور دوباره برگشت و آدم و حوا را فریفت . پایین آمدن آدم و حوا از کجا به کجا . آدم و حوا که در بهشت بودند خلیفه در زمین برای چه ؟ خلیفه چه ؟ جانشین خدا در زمین با این بدکاریهایش؟ و اصلا سجده فرشته ها و شیطان چگونه است؟ و....

او به کلمه امّ و **امام** که بر می خورد می بیند امّ به معنی قصد و توجه و امام سرداری

در جنگ بوده که افراد نگاهشان و توجه اشان به دست او بوده که به کدام طرف اشاره می کند و آنها به آنطرف بروند. پس کلامی بیند که امام به فردی گفته میشود که مرتب چشمش به او

باشد و متوجه دائمی به او باشی تا چه حرکتی کند و تو متوجه آن و برای جهت گیری و رفتاری . مثلاً

امام جماعت در نماز خواندن که حواست متوجه اوست تا هرگاه رکوع رفت یا سجده و قیام و غیره تو هم

همان کنی طبق مقررات نماز. پس آن جوان مومن خود را امام یگانه ایی می یابد برای مردم جهان . اولزوما

امام را بعنوان پیشوا یا پیشوای مذهبی نمی داند بلکه کسی است که زیر توجه اذهان جهانیان است تا ببینند

چه می شود همانند **صلی** که معنی اش ناظر به چشم مردم هست . **ام** هم به معنای توجه و نیت است

هم به معنای قصد و نیت دارند و از این جمله **امت** است که افرادی هستند که قصد و نیت مشترکی در

مورد امام دارند. بطور بارز وقتی در سوره اسراء این آیه را می خواند متوجه میشود که منظور از امام

فرد یگانه ایی است که مردم جهان به او قصد و توجه دارند . "يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمْمِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتٰبَهُ بِيَمِيْنَةٍ فَاُولٰٓئِكَ يَتْلُوْنَ كِتٰبَهُمْ وَلَا يُظْلَمُوْنَ فَتِيْلًا (اسراء 71)" (روزیکه بخوانیم همه مردم را به امامشان پس کسیکه کتابش سامان داده شود در حالت برداشت راست و درستش پس آنهاوند که کتابشان را می خوانند (یا مطالبش را کنار هم چسبانده حقیقت را روشن می کنند) و به شکل در هم پیچیده بودن احساس ظلم نمی کنند). در اینجا نشان داده می شود که بخاطر فتیل و در پیچیدگی که دجال کارگردانی و تنفیذ می کند بسیاری از مردم از برگزیدگی مهدی و خواندن کتابش احساس مورد ظلم واقع شدن می کنند مگر کسانی که جهان بینی یمانی و یمنی داشته باشند و نمی گذارند مطالب کتاب خدا و برگزیدگی مهدی در پیچیده با سرنوشتشان شوم بنظر و اعتقاد آنها در آید. می گویند اگر او مهدی باشد دجال ، باطل خواهد بود و ما بدون هیچ واهمه ایی کتاب و حدیث و مستندات که حقیقت را روشن میسازد می خوانیم و می دانیم خداوند نمی گذارد مومنان آسیبی ببینند.

امیون یعنی کسانی که قصد و آهنگ چیزی را کرده اند حال قصد راه مهدی یا قصد اهواء خود . یا

بیسوادان . و پیامبر **امی** یعنی پیامبری که مورد قصد و نیت همه و جلو چشمشان هست .

کلمه لیل در بعضی آیات به معنی شب اگر بگیریم معنی مبهمی به دست می دهد . مثلاً آیه 33 سوره سباء که می گوید " وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ الْيَلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا...." اگر لیل و النهار را شب و روز معنی کنیم ترجمه چنین می شود :

" و کسانی که ضعیف نگاه داشته شده بودند به کسانی که بزرگ داشته شده بودند گفتند بلکه مکر شب و روز روز بود هنگامیکه به ما امر می کردند که به خدا کفر ورزیم و برای او همانندهایی قرار دهیم"

مکر شب و روز چیست که امر کند به کفر و کسی شبیه خدا را بندگی کردن؟

در لغتنامه عربی در معنی البس لیل و لیلاً آمده که برچسبید بعض آن به بعضی . اگر برای لیل و لیلاً اعتباری جدای از البس قرار دهیم یعنی کلاً برچسبیدن بعضی به بعض حالا میخواهد البس باشد یا نباشد معنی کامل و درستی از آیات دریافت می شود . چونکه جوان مهدی مبدح البطن است و ملئک است هر زمان ممکن است مفهومی یا سیگنالی برچسبید به قصد و نیت او برای رفتاری و عملی یا حتی اتفاقی در آینده . این مفهومات و سیگنالها ممکن است توسط دجال ایجاد شود یا کارگردانی شود و بچسبید به اراده جوان مهدی که همان اتفاق در آینده خواهد شد . پس هر وقت آن اتفاق افتاد آن مفهوم که ممکن است بدشگونی یا تهمت یا زیبایی برای کسی باشد هم به آن اتفاق چسبیده است و آن مفهوم نمایان می شود . پس در هر اتفاقی یا در هر رفتاری از مهدی مفهومات گوناگون در ذهن اجتماع جاری میشود مفهومات راست یا دروغ و تهمت یا کج شده بطرف تهمت (حُسن الجوار الكنس) و آنچنان با کارگردانی رواق دجال نافذ شده که به مانند راست میاید که در آن سوگند خداست . به همین جهت است که در تعریف دابه الارض یا همان مهدی موعود گفته شده "مختلف الالوان الناس حیران له) . حال اگر آن اتفاق ، نمایان شدن مهدویت مهدی و برگزیدگی او باشد مفهوماتی نمایان و جاری میشود که همه مردم پرچم مهدی را که خودبخود بلند شده لعنت می کنند و به آن کافر میشوند . این مکر لیل مکر دجال است چون این روش دریافت حقیقت و قدر و سرنوشت را استوار می کند که هیچ بلکه کارگردانی می کند . حال اگر اتفاقی باشد که مفهوم جاری شده اش پیروزی برای حاکمی یا جمعیتی باشد و همراه آن خدا نمایانده شدن دجال ، این افراد ، دجال را که شبیه و مشتبه میشود برایشان بعنوان خدا ، جایگزین خدا می کنند و به پیام مهدی کافر می شوند و این است ترجمه صحیح مکر **لیل** در این آیه 33 سوره سباء - و اما **نهار** از ریشه نهر به معنای روشنائی پرزور . فرض

کنید این حاکم و افرادش بخواهند تمام اتفاقاتی را که به زیبایی و پیروزشان می انجامد را عملی کنند و عملی کنند آنوقت است که مجموعه این نشانه های عملی شده باعث می شوند تا خدا نمایانده شدن دجال هم

به مرحله نهار یا روشنایی پرزور برسد و برای مردم دنیا شبهه خدایی او بیشتر می شود. به همین جهت است که وقتی جوان مومن مهدی این قسمت از حدیث پیامبر در مورد شمس را می خواند که شمس قدر و اندازه و سرنوشت را در لیلتن (دو لیله) قرار می دهد می فهمد که معنی صحیحی از لیل را برداشت کرده است . چون شمس که یکی از اسماء قطب مخالف مهدی است (شمس - دجال - شیطان - فرعون - ابلیس و ...) جریان مفهومات در اثر اتفاقات را در دو جریان نمایان و مفهوم می کند و جریان بطرف سرنوشت در دو بخش 1- خدا شناخته شدن خودش با عملی کردن دروغهای حیرت انگیز و محیط چرکین - 2- دجال یا مبتدل شدن مهدی جاری است . البته در آیات دیگر هم معنی اینگونه از لیل گرفتن منطقی تر از معنی شب گرفتن از لیل است . مثلاً در سوره صافات : "وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ (137) وَبِالْإِيلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (138)" در مورد قوم نابود شده لوط است اگر لیل را شب و مصبحین را صبح کردگان بگیریم چنین می شود : " و همانا شما قطعاً بر آنها می گذرید صبح کردگان {اگر بشود گفت} (137) و به شب ، آیا تعقل نمی کنید؟ (138)" آیا این ترجمه برای مردمی که نسبتی ناحق را به جوان مومن می چسبانند و اعمالشان هم قبیح است و خدا آنها را ناکام و بی اثر کرده، بی نقص تر نیست؟ که به اینگونه باشد " و همانا شما بر آنها می گذرید در حالیکه خود را زیبا و آراسته نموده اید و با مفهومات (مفهومات کلام الهی) که به اتفاقات (وضعیت کنونی جامعه) بر می چسبید . " اما اگر بر چسبیدن مفهوم کلام الهی و نشانه های آن به وضعیت جامعه کنونی و اتفاقات آن را هم لیل بنامیم پس میشود گفت خداوند با لیل مهدی و جامعه جهانی هدایت می کند و وعده می دهد . از همین روست که حدیث می گوید " خداوند از مهدی را در لیل سامان می دهد و مرتب می کند "

اما در مورد کلمه **شهر** هم می بیند که اگر به معنای ماه بگیریم معنای آیه هماهنگ با معنا و کامل نیست

بعنوان مثال : إنا أنزلناه في ليلة القدر (1) وما أدراك ما ليلة القدر (2) ليلة القدر خير من ألف شهر (3)

اگر شهر را به معنی ماه بگیریم ترجمه سه آیه اول سوره قدر چنین می شود :

"ما فرو فرستادیمش در شب قدر-چه دانی چیست شب قدر- شب قدر بهتر از هزار ماه است"

شب قدر به چه مفهوم است . چه چیز را در شب قدر فرو فرستادندش - بهتر از هزار ماه است یعنی چه ؟

جوابهایی می دهند ولی کامل نیست و سوال پاسخش اقناع کننده نیست ممکن است سوالات دیگری مطرح

شود مثلاً فرو فرستادن یعنی چه ؟ مگر جبرئیل یا خداوند در خارج از جو زمین ساکن است جسم که

نیست که بالا و پایینی داشته باشد زمین کروی است بالا پایین معنی ندارد که فرو فرستاده شود و....

ولی اگر شهر را ماه بگیریم و فرد مشهوری مثل ماه که مشهور است بگیریم یعنی مهدی موعود ، ترجمه

ایی صحیح و هماهنگ و بی نقص حاصل می شود . " ما استوارش ساختیم در اندازه نمودنی که از

برچسبیدن نشانه ها به واقعیت و شکل زمانه حاصل می شود (1) و نمی دانستی اندازه یی را که از

برچسبیدن نشانه ها به واقعیات زمانه حاصل شد (2) - اندازه ایی که از برچسبیدن نشانه ها به واقعیات

زمانه حاصل شد ، نکو و به حد کمال خوبی رسیده شد از تالیف و جفت و جور کردن فرد مشهور (3).

این بی نقص است و با معنای کاملاً هماهنگ . صحبت از این است که اخبار و احادیث آخر الزمان چه در

حدیث چه در قرآن وقتی در مطابقت بچسبد به عین واقعیت زمانه و جفت و جور تفسیر شود اندازه و

حقیقت استوار می شود و تنها کسیکه آنرا خوب و خیر انجام داد خود مهدی بود .

"إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ.... بقره." اگر شهور را ماهها بگیریم ترجمه چنین

می شود "تعداد ماهها نزد خدا دوازده ماه است در کتاب خدا...." هر چه تلاش می کند معنی مهمی از آن در

بیاورد نمی تواند و می بیند معنی خاصی نمی دهد که در کتاب خدا نزد خدا تعداد ماهها دوازده باشد .

نتیجه گیری خاصی و آموزش علمی هم به این شکل ترجمه حاصل نمی شود . حال اگر شهر را به معنی

شهرت و رواج دادن بیریم و **عند** به معنی منظور اصلی و معقول و دل بگیریم ترجمه چنین می شود "

همانا منظور اصلی و نظر معقول خدا در کتاب خدا دانسته هایی را مشهور و همه جا گیر می کند که مخالف و مانع خوشدلی واهی (به جادو) است (....) " چقدر زیبا !!! قرآن کتاب خرد ورزی و روشنفکری است در زمانیکه حتی دانشگاہیان و افراد دارای مدارک علمی بالا هم خرافاتی و اعشر و خوشدل شده اند.

"وَلَسَلِّمَنَّ الرَّيْحَ غُدُوهاَ شَهْرٌ وَ رَوَاحُهاَ شَهْرٌ....." (سبا-آیه 12) اگر شهر را به معنی ماه بگیریم ترجمه چنین می شود " و برای سلیمان وزش بادی بود صبحگاه بیرون رفتنش یک ماه بود و بزگشتنش شامگاه یک ماه بود " جوان مومن هدایت یافته دید در این آیه اگر معنی شهر بنابر ماه باشد تمام معیارهای اندازه در هم ریخته و معنی سالمی حاصل نمی شود اگر منظور سرعت باشد باید فاصله و زمان تعیین شده باشد اصلاً صبحگاهان بیرون رفتن که عیار و فاصله بدست نمی دهد و همچنین شامگاهان برگشتن . ولی دید اگر سلیمان مشخصه خودش باشد و شهر هم همه جا شیوع و شهرت یافتن باشد ترجمه چنین می شود " برای سلیمان حس و فهم و بویی بود که عملی شدنش باعث شهرت و همه فهمی آن مطلب می شد و اگر فقط نسیم حس و فهم تراویدن تنها بود باز هم باعث شهرت آن می شد . یعنی اگر او در باره چیزی می اندیشید همه جهان پخش می شد و همه می فهمیدند ولی اگر عملی میشد آن اندیشه باز هم شهرت یافتن مطلب و همه فهمی را در پی داشت . باز می گوید همیشه می گفتند قرآن معجزه است ولی نمی دانستیم اینقدر معجزه است .

فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَ أَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ (2)

"سیاحت کنید در زمین چهار ماه و بدانید که شما نمی توانید خدا را به عجز در آورید و خدا خوار کننده کافران است "

برای او معنی ندارد. ولی با این ترجمه جدید معنی زنده می شود :

" پس نقش و نگارین کنید در میان نشانه های زیبایتان که برایتان خوش منظر است و وقتی دور هم آرایش می گیرند شما را سزاوار می سازند که شهرت آن ممانعت کننده و بازدارنده (باز دارنده کلام خدا) است و بدانید که خدا را به عجز در نخواهید آورد و خدا خوار کننده کافران است "

جوان مومن می داند که آنها می خواهند علامتها و **شعارهای** زیبایی خود را که وابسته به اندیشه

اوست ولی دجال کارگردانی کرده است بیرون بکشند و راز آن بگویند که آنها زیبا و نیک سرنوشت

هستند . این شعر و شعارها را دوست دارند و او را **شاعر** یعنی شعر و شعار پرداز می دانند نه پیام

رسان خدا . و این است که خداوند می فرماید تو شاعر نیستی و **مسیطر** نیستی جز برای کافران .

مسیطر یعنی کسی که حرفهای افسانه بافی و سرنوشت جادویی تعیین کنندگی و خیالپردازیها را می

خواهند به او منسوب و به آن برسند . حتی کلام او را به شکل چیزی که انجام می شود ببینند چیزی

شبیه پیشگویی که خداوند می فرماید تو **گاهن** نیستی تو پیامرسان خدا هستی .

اما در مورد کلمه شهر به **شهرالرمضان** بر می خورد و می بیند که در آیه هم بهتر معنی می

دهد . با توجه به اینکه **رمضان** به معنی سوز و گداز و التهاب است و او می بیند که مردم هر چه

ترجمه او محکمتر و مشهورتر و همه فهم میشود دچار التهاب روحی و سوز و گداز روان میشوند بخاطر

اینکه شیطان یک بدشگونی و شومی را با برگزیدگی و مهدویت او در آمیخته است . پس می فهمد که "شهرالرمضان یعنی شهرتی که داغی و التهاب میآورد. " وقتی در قرآن هم به این آیه بر می خورد بعلت عدم گنجیدن در واقعیت با ترجمه قدیم به درست بودن معنی جدید مطمئن می شود.

"شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ..." (بقره-185)

" ماه رمضان همانکه در آن قرآن نازل شد هدایتی برای ردم و جداسازی...."

جوان مهدی ی بیند که اصلاً قرآن در ماه رمضان نازل شدن بی معناست . قرآن طی 23 سال بر پیامبر وحی شده . و این توجیهاتی که برای اینکه قرآن در رمضان نازل شده ذکر شده هیچکدام منطقی نیست مخصوصاً آن عده که می گویند همگی در ماه رمضان در یک شب واحد نازل بر قلب پیامبر شده و بعد در بیست و سه سال بتدریج نازل شده هیچ دلیل منطقی ندارد . قلب و مغز برای چه ؟ . دوبار برای چه ؟

ولی می بیند که این ترجمه شهر به معنای شهرت یافتن ترجمه ایی مبنا بر حقیقت را می آورد:

"شهرتی سوز و گداز آور است همانچه در آن استوار شد قرآن که هدایتی برای مردم است و جداسازی"

چون آیاتی که دنبال میاید دلیل و توجیه این است که هر چه او قرآن بیاموزاند و حقیقت را روشن کند مردم در چنبره سرنوشتی که دجال برایشان نهاده روانشان دچار سوز و گداز میشود پس هیچ نمی فهمند او چه می گوید و اصلاً پیام خدا چیست . پس آیات بعدی امر به خوداری از کارهایی که مردم بیشتر احساس گیرافتادن در چنبره سرنوشت شوم دجال نهاده می کنند دارد و باید خودداری و دوری کردن یا

صیام را رعایت کند و دیگران هم رعایت کنند . تغییر رویکرد هم فرمان دیگر خداوند است که

خداوند بوضوح دلیل آنرا تقلب وجه مهدی در طرحی که با قرآن خواندن مهدی پررنگ و پرزور و نمایانتر میشود می داند " **تقلب وجه مهدی درالسماء** " این تغییر رویکرد یا تغییر قبله باعث می شود

که دل مردم جهان در سجده گاهی که ساخته شده سرفرود بیاورد به اینکه چیزها و کارهایی که مردم بخاطر آن روح و روانشان دچار سوز و گداز میشود ممنوع است . پس رویکرد او باید بطرف سجده

آوری "ممنوع است" باشد . یا **مسجد الحرام** . چه چیز ممنوع است ؟ آنچه مردم می ترسند از

مهدویت مهدی . آنچه باعث می شود وقتی رساله پیامبری را باز کند همه به مانند گوسفند فرار می کنند . آنچه باعث می شود شرق و غرب عالم کسی نمازد که پرچم او را لعنت نکند . مهم نیست ؛ مصلح دین و بقیه الله نمی تواند کارش را انجام دهد بخاطر اینکه مردم احساس شوم اذیت شدن از برگزیدگی و مهدی بودن او دارند . مهم نیست که او رویکردی داشته باشد که همه متوجه بشوند در برگزیدگی مهدی "اذیت ممنوع است" وجود دارد ؛ پس مسجدالحرام در این آیات به معنی سجده آوری اذیت ممنوع است . و تغییر

قبله و رویکرد مهدی بطرف سجده آوری اذیت ممنوع ؛ او نگران است که شاید کسی بگوید آخر

اینقدر این مسئله اهمیت دارد ؛ جوان مومن مهدی شده می گوید بله خود کلمه رمضان . خود شهرالرمضان . خود لعنت کردن پرچمش . خود فرار مردم از بازگشایی کتاب رسول الله . یعنی پیامی هزاران سال طرح شده و در بیت قرار گرفته و در قالبهای سماوات هموار شده و سفارش شده همه پیامبران و امامان شده و... آنوقت بخاطر شومی و بدشگونی و تطییر همه بگریزند و پنهان کنند تا بالاخره پنهان بماند . او که نگران سنگین آمدن برای کسانی که برداشت قدیم قرآن را در سینه های خود حفظ کرده اند (آنطور که حدیث می گوید) با خود می گوید چه اشکال دارد که همان مراسم و مناسک قبل را داشته باشند ولی برداشت جدید از کلام خداوند را که کامل و سلم کافه است را کاملاً رعایت کنند و اصل را بر آن بگذارند . مگر غیر از این است که صیام را فقط در مورد خوردن و آشامیدن رعایت می کردند حال علاوه بر خودداری از خوردن و آشامیدن خودداری از ساخته شدن نشانه های شرک افزا و خودداری از نشانه های تهمت ساز و خودداری از نشانه هایی که اعتقاد به سرنوشت جادویی را استحکام می بخشد و

خودداری از پیروی از خطوات شیطان و خودداری از انجام آنچه شبهه خدا بودن دجال را در اذهان می تراواند و... هم اصل باشد .

جوان مومن وقتی به کلمات " الله و الله اكبر و لا اله الا الله و سبحان الله و الحمد لله و ايمان و اسلام و سلام " عمیق می نگرد شگفت زده می شود و با خود می گوید که همه این کلمات مربوط به زمان آخر الزمان است . زمانی که همه خداشناس بودند ولی حالا اله دیگری آمده . موجودی ناپیدا با خدا مشته شونده و زنده کننده مرده و زنده کننده مرده ایی که چند قطعه شده و بدنش به امر او جوش می خورد و زده سرپا می ایستد و موجودی که پیرمرد هفتاد سال عبادت خدا کرده وقتی به او نظر می کند می گوید تو رب من هستی موجودی که حتی مردگان دنیای برزخ هم به مردم زمین القاء می کنند که او رب ما است شما هم بپذیرید . و مردم جهان فقط و فقط با او سر و کار دارند و ناظر بر اعمال خود می بینند و جریان فقط جریان قدر اوست و بعید نیست که خیلی از مردم به اشاره و ایما ولی نه واقعی کلمه خدا را در اشاره به او بر زبان بیاورند . بطوریکه انگار دو خدا مطرح است و اگر کسی می خواهد مهدی را قسم بدهد می گوید به همان خدایی که تو می گویی . و این باید مطرح و مشخص شود همان خدا . خدای قرآن . خدای

کتاب و ادیان آسمانی . پس وقتی به کلمه **الله** که معنی اش " همان خدا " است می اندیشد شگفت زده می

شود . آخر کلمه الله فقط برای تذکر در زمانی است که قبلا خدایی داشتیم و به نیکی و راستی فرمان می داد و اسماء حسنی و نکو داشت حالا همه توجه مردم به موجودی است که زیر پوست اعتقاد و به شکل خفی رب مردم شده گویی سرنوشت دنیا و برزخشان دست اوست . اصلا وقتی گفته میشود همان اله ! شرطش

این است که اله جدیدی نمایان شده و ظرفیت ذهن مردم را پر کرده بطوریکه برای اکثریت مردم اله همیشگی اله سابق و تنها و یگانه اله که خالق هستی است کمرنگ شده بطوریکه وقتی کلام خدا شروع می شود می فرماید من همان اله پاک و منزّه هستم که داشتید و غیر از آنچه من بخواهم نخواهید توانست به

انتهای مطبوع خود مضطر و ناگزیر نمایید و این امتحانی است برای شما که من تقدیر کرده ام . البته باید گفت که ال اله یا الله را میتوان همین اله گفت در صورتی که اکثریت قریب به اتفاق مردم این الهشان شده باشد و به قول خداوند در حدیث نسبت به مهدی موعود وقتی همه به من کافر بودند تنها تو به یگانگی من را می پرستیدی . پس اگر قرآن بخواهد به موجودی که اله مردم شده باشد به ناحق هم (هرچند اله حقیقی فقط یکی باشد و آنهم خدای یگانه است) اشاره کند می گوید ال اله که در اعلان الله میشود . یک الله که همان اله که داشتیم که رب العالمین است و خالق همه چیز حتی خالق این اله و دارای اسماء حسنی و دارای مشخصه های شناسایی نیک و خداوند نیکبها و مظهر صدق و عدالت و پادشاه حقیقی همه جهانها است که هر جا در قرآن در ارتباط با نیکبها و صداقت و روح و جوهر قدوس خداوندی اشاره به الله شد می فهمیم همان خداوند صاحب قرآن خدای نیک رب العالمین که داشتیم منظور است ولی اگر در رابطه با غیر از اینها بود یا در رابطه با امری دارای کژی بود یا واقعیتی منطبق با او بود مثل "چگونه الهی غیر از او باشد و هرکس در سماوات و ارض باشد طوعا یا کرها او را بندگی و فرمانبری می کند" . یا "هرکس در سماوات و ارض خاصی باشد او را دور می داند (از دجال بودن)" می دانیم که در زمین همه خدای یگانه را بندگی نمی کنند و این یک امر مسلم و قطعی و واضح است پس در بعضی موارد منظور از الله همین اله جدید التاسیس است . ولی در سوره رعد بطور واضح خداوند از دو الله صحبت می کند یک الله که دارای معقبات یا بدل سازیهایی است که او را از امر الله محافظت می کند . امر خدای یگانه در قرآنش هست و دجال برای حفظ خود مثلا قرآن خواندن یا برگزیدگی مهدی را در طرحی که برای مردم مجازات و سرنوشت بد دارد به شکل یک معقبه یا بدل میسازد و کسی جرئت نمی کند قرآن مهدی را بخواند و یا برگزیدگی مهدی را بپذیرد و بدین وسیله خود را از امر خدا حفظ می کند . جوان مومن این برایش ثابت میشود ولی دوست ندارد بیان کند ولی تقصیر با مردم جهان است که اله جدیدالتاسیس گرفته اند و خداوند این رفتار شرم آور مردم جهان در کلمه ال اله یا الله بیان کرده است و اگر تقصیری هست متوجه مردم زمین هست . او طبق فرمان خداوند هر چه بر او استوار شده معنایش باید اعلام کند از خودش اختیاری ندارد . اما مگر فقط همین است ؟ کلمه دیگر باز می گوید این قرآن آخرالزمان است و آن این

است : **سبحان الله** . همان اله که پاک و منزّه یا بعبارت صحیح تر دور از همان اله است . معلوم

میشود اله تازه تاسیسی در حال ترکتازی و فرمان به سوء و ظلم و زشتی با هدایت سبک و نابخردانه است و اعور است یعنی بد هدایتگر با معیارهای سست و بی ارزش . اما مگر به همین ختم میشود ؛ کلمه دیگر :

الحمد لله . تداعی می کند که حمد شده آنچه اله جدیدالتاسیس اعلام دارد . ستودگی آن است

که اله جدیدالتاسیس اعلام دارد . حمد یعنی ستودگی . خوب بودن . و اکنون آنچه که این اله جدیدالتاسیس بگوید خوب است و یا منجر به خوب بودن و ستوده بودن افرادی است طرف ستودگی را حس می کند . در نتیجه انسان منصف ضعیف و از چشم افتاده میشود و ارزشها تغییر می کند و هر کس لواط و زنا کند او خوب است و یا هر کس طبق معیارهای سبک و بی ارزش رنگ پوستش یا مویش و چشمش یا قیافه و فرم صورت و جبله جسمی تعیین شود که خوب است احساس خوبی دارد . احساس ستودگی . بنین کلمه ایی است که این را ثابت می کند . بنین یعنی بوی خوب . بوی خوب حسی است از طرف شیطان که باعث خوشنودی فرد از خود میشود . نفس لوّامه یا رای و نظر ملامت کننده که خداوند می فرماید قسم من نیست پس قسم شیطان است یعنی رای و نظری که تا عمق جان طرف حس میشود که او خوب نیست و صفات سزاوار ملامت درونی دارد . تهلیل هم همین را ثابت می کند یعنی وقتی خداوند می فرماید بر شما ممنوع است آنچه باعث تغییر دادن الله است فقط بخاطر اینکه حس آفرین و مرحبای مبارک از آسمان از طرف شیطان به آن داده شده . " وَمَا أَهْلٌ بِهِ لغيرِ الله..... " در بقره 172- نحل-115-مائده-3 و انعام 145 تکرار شده است . یعنی برای ستایش و مرحبا به خود از اعماق آسمان (که از طرف شیطان است) کارهایی انجام ندهید که دجال را در نظر مردم خدا بنمایاند و اعمال او به خدا نسبت داده شود . مجموعاً میشود گفت مردم خوب بودنشان باید رنگ و حس و حالی از دجال تعین کند و برای آن باید اعمال سبک و زشت و ستمگرانه انجام دهند و اینقدر در جامعه شایع و جایگیر شده که وقتی قارون با زینت خود بیرون آمد کسانی به آن غبطه می خوردند . پس در اینجا هست که باز نشان می دهد که اله تازه تاسیسی میزان برای خوبی را تغییر داده و گویی ستودگی را او تعیین می کند پس در اینجا است که فرد مومن یاد آور می شود که بطور جاودان ستودگی را همان اله همیشگی و

جاودان تعیین کرده و است و معیارهایش در کتابش مسطور است . ان اکرمکم عندالله اتقکم و تمام نیکی ها به دیگران و کمک و یاری ضعیفان و مظلومان و تا موحد بودن و ..

می گوید الحمدالله . یعنی ستودگیها را خدا تعیین کرده است . مال دین خدا . ستودگی مال قنون خداست . فرق حمد در دین خدا و دین دجال این است که حس و بوی حمد کننده از دجال میاید و در حقیقت آنها را ستایش می کند ولی در دین خداوند پارامترهای ستوده بودن در اجتماع بیان شده و خداوند هرگز کسی را ستایش نمی کند . فقط ما می گوییم ستودگی در جامعه از آن ارزشهای الهی است که در کتاب خدا بیان شده و افراد دارای آن ارزشها از نظر جامعه ستوده هستند . پس الحمدلله نهیبی است به جامعه ایی که ستودگی افراد طبق معیارهای منحرف از طرف شیطان اعلام می شود و مرتب می گویند تو خوبی ؟ نه من خوبم چون یک موجود نامرئی حس آن را داده و به آنها می گوییم نه ! ستودگی در جامعه مال ارزشهای الهی است و کسی که طبق آن ارزشها عمل کند ستوده است .

لااله الاالله - الهی جز همان اله نیست . اله از ریشه آله به معنی مظهر پیمان و توسل جهت پناه

است . و اینکه همان اله مظهر پیمان و توسل برای پناه بطور حقیقی و غیر از آن بطور حقیقی مظهر پیمان و توسل برای پناه نیست . مشخصا به معنای این است که اله جدیدی ایجاد شده . یعنی قدرتی ناپیدا و ماورایی قانونی دارد و مردم در ذهن خود پیمان دارند برای دوری از شومی به قانون او توسل جویند و خداوند می فرماید محل توسلی غیر از همان خدایی که داشتید نیست .

اما یکی از کلمات بسیار مهم کلمه **ایمان** است . ایمان از ریشه امن است . مطمئنا معنی درست آن باور

داشتن به اینکه امن است میباشد . ناترس شدن بخاطر باورشان هست . ترس و عدم امنیت را می توان در دوره آخرالزمان یافت . با این اشاراتی که شده - کسی جرئت ندارد لااله الاالله بگوید . کسی جرئت اسم خدا را گفتن ندارد . کسی جرئت ندارد اله بگوید . ترس شدیدی که بر مردم می گذرد باعث می شود زحمت بکشند یا تابلو بسازند و نصب کنند . شرق و غرب عالم بخاطر ترسی که دارند کشمکش دارند . شیعه به مانند گلّه بز وحشت زده ایی است که نمی داند شیر روی کدامشان دست می گذارد . از باز شدن

کتاب قائم فرار می کنند مثل گوسفند . خب واقعیت این است که ایمان به خدا یعنی ناترس بودن از گفتن اسم الله بخاطر اینکه خدا را محل امنیت می دانند و به وعده هایش یقین دارند ولی آنها جرئت ندارند و نمی گویند پس ایمان به خدا ندارند . ایمان به خدا یعنی تو باور داری که رفتن به سراغ کلام خدا و رموز شناسایی دهنده خدا یعنی اسم الله یعنی همان چیزی که مظهر ترس و رعب یعنی شیطان یا همان دجال از آن سخت خشمگین می شود را بیان کردن ، تو در پناه امنیت خدا خواهی بود و ناترس هستی از دجال . ناترس هستی از الهه جدید التاسیس مردم . پس ایمان یعنی باور قوی به امن بودن در پناه حفاظت الهی اگر بر الهه جدید بتازی . ایمان یعنی تو باور داری اگر طبق دستورات الهی عمل کنی احکام الهی را اجرا کنی در امان خواهی بود امان یافتنی جاودان . اگر همه مردم بخداوند یگانه ایمان بیاورند نه ترسی دارند نه غمی . چون قدرت خداوند و ملکوت و پادشاهی خداوند را مطلق می بینند و باور به آن باور به امنیت است . باور به اینکه شیطان و نه هیچ قدرت اهریمنی کج مدار نخواهد توانست بر آنها مسلط شود . پس جوان مومن می بیند ستونهای دین اسلام مال این دوره است . چطور ممکن است کسی شعارها و نشان های اسلام را ببیند و باور نداشته باشد که اصل دین مربوط به دوره ایی است که الهه ایی جدیدالتاسیس در جهان حکمرانی می کند.؟ .

جوان هدایت یافته با نشانه ها ، وقتی به حقیقت جامعه می نگرد نه ظاهر آن و مراسم و پوسته ها ، می بیند همه پیمان بسته اند با قانونی و طعامی (آداب و فرمولهایی) برای سرنوشت و رهیدگی (رهیدگی از سرنوشت شوم) و نه تنها پیمان ، که توسل هم دارند به این قانون و طعام (فرمول و ادب) و این اسمش هست اله جدیدی را پذیرفتن . چرا ؟ چون اعتقادی در درون آنها رسوخ کرده و محکم تر از سنگ شده که این راه رهیدگی است و آن راه سرنوشت غمبار دارد . این راه طبق قانون موجود ناپیدا مجازاتش سخت و کراهت بار است و آن راه رهیدگی و رستگاری همراه دارد و موفقیت و زیبایی و دلپسندی . این قانون

پادش و کیفر اسمش **دین** است . دین یعنی پاداش و دین یعنی کیفر . طبق قانون . و این قانون در

سرتاسر عالم جایگیر شده است . و بخاطر آن دین خدا را هم زیر پا می گذارند . یعنی بخاطر مجازات یا عدم پاداش دجال نهی از منکر نمی کنند در حالیکه می بینند ظلم و زشتی را . طبق حدیث ، با آمدن دجال ، ذکر دجال و اخبار راجع به دجال از منابر و تریبونها جمع شده می باشد . چون می دانند مجازات دارد . این یعنی می دانند موجود ناپیدارا ناخوش آید حدیث دجال گفتن . شاید هم گروهی طمع به سرنوشت دلپسندش

طمع دارند . پس این افراد **مدینون** هستند و دنبال **مدینه** (پاداش) می گردند در **مدین** و

مدینه . پس کسیکه اعتقاد به مبارزه با شیطان ندارد اعتقاد به قانون پاداش ندارد و دین ندارد .

کسیکه از مبارزه با دجال کراهت دارد از پاداش که کراهت ندارد در گرفتن پاداش که کسی کراهت ندارد (لااکراه فی الدین) پس می توان گفت بنیانهای اعتقادی و دینی او خدشه دار شده و سالم نیست . اعتقادی به پاداش خدا ندارد . کوهی از طلا دیده با آمیزه ایی از رعب که دیگر پاداش و کیفر الهی برایش کمرنگ شده و تحت الشعاع قرار گرفته است . و در این فرد اعتقاد به کیفر و پاداش خدا دچار نقص شده و مسلم نیست و همه موارد و اجزاء تبیین کننده حقیقت دارای سلم کافه و بی نقصی و هماهنگی

نیست میشود گفت دینش **سلام و اسلام** نیست . چون سلام و اسلام و مسلم و سالم از ریشه سلم

به معنای کاملیت و یکدستی و هماهنگی و بی خدشگی و بدون تضاد بودن است . فقط کافی است الله و اسلام و ایمان و سبحان الله و الحمد لله را در کنار هم بگذارید و بیان کنید تا فرد عاقل و هوشیار بگوید اینها مال دوره دجال یا هر اله دیگری است که قدرت و معجزه او تمام چشم مردم را پر کرده . ترس دارند و اصول اعتقادیشان دچار تزلزل شده و دینشان یکدست و سالم نیست و دچار تضاد و تناقض در دین هستند و

دواله دارند و دوپاداش و کیفر و نمی گویند این اعمالی که دجال فرمان می دهد و شما می گویند خدا نهی کرده انجام بدهیم اینها از خدا دور است و خدا پاک و قدوس است .

از طرفی جوان هدایت یافته می بیند که موارد مهم و شاخصی که مرتب در قرآن تکرار شده در حدیث در مورد دجال بیان شده است . نار جهنم - حمیم - جنت - دخان - جبل و جبال - ماء - برد - شراب - و...

مثلاً : همراه دجال جهنم است . همراه دجال جبل نار است . همراه دجال نهری از نار است . هیچکدام نیست ه دجال با حمیم خود نشوید . همراه دجال جنت است و نار . همراه او جبل دخان هست . شراب او و حب او و..... باز مطمئن میشود که اصل قرآن که در کنه آن هست مربوط به آخرالزمان و این دوره است . در

باره **جهنم** بررسی می کند و می بیند ترشروی عبوسی و چرکینی و زشتی و بدترکیبی است چه

از ریشه جهم بگیریم چه از ریشه جهن و خالص جهنم در زبان عربی . در عبری بنی اسرائیل به گودالی که کثافت و زباله هایشان را می ریختن می گفتند جهنم . جالب است که کلمه hell در زبان انگلیسی هم به معنی جهنم است هم به معنی آشغال . (هرچند کاری به آن نداریم و ذکر آن جالب بود) پس از نظر زبان عبری و اینکه در آن زمانها یهودیان به محلی که گودالی عمیق بوده و آشغال و کثافات را در آن می

ریختند جهنم می گفتند و اینکه در زبان عربی هم زشتی و بدترکیبی و عبوسی را می رساند شکی نیست . ولی مهم هماهنگی با معنای آیات قرآن است . اکثراً کافران ماء و ا و پناه خود را جهنم می گیرند نکته ایی است که او را هدایت می کند به تطابق با چگونگی رفتار و عقیده بعضی از مردم . او بالعینه می بیند که بعضی از مردم پناهگاهشان ، تصویری زشت و چرکین و عبوس برای دیگران و خود آن جوان هست .

خجالت هم نمی کشند که آن را نمایان کنند هیچ که دودستی هم به آن چسبیده اند . به این افراد **خالد**

می گویند خالد به کسی می گویند که چیزی را لازم می گیرد و بطور پایدار به آن می چسبد و ماندگاری دارد .

می بیند **نارهم** علاوه بر آتش معنی رای و حکم و نشان دارد . پس عده ایی که برای توفیق در رسیدن

به سرنوشت دلپسند خود در تقدیر جادویی دجال رای و حکم و نشان زشت و عبوسی را برای جامعه و

مهدی می پسندند و آن را لازم گرفته اند به این افراد گفته میشود "**خالدین فی نار جهنم**" و تنها

در چند مورد دیگر است که جهنم معنی ناکامی و عجز می دهد مخصوصاً آیه ایی که خداوند می فرماید:

جهنم را از آنها و شیطان مملومیسازد . یعنی شیطان و کافران را عاجز و ناکام می کند با تمام و تکمیل

کردن نور خود. پس جهنم دجال داریم و جهنم خداوند یگانه . در مورد **حمیم** هم می بیند علاوه بر

آب گرم معنای حکم و مقدر شدگی می دهد چون حدیث که می گوید دجال همه شما را با حمیم خود می

شوید که نمی تواند حمیم آب گرم باشد که همه را ببرد گرمابه با آب گرم بشوید . **حم الامر**

یعنی فلان چیز مقدر و حتمی شد و حتما اتفاق می افتد پس با حس و فهمی که جاری می سازد

اعلام می کند سرنوشت به فلان شکل مقدر شده و میزان ، در جهت تقدیر ، فلان است . در سوره صافات هم

در مورد دعوی کنندگان از شجره زقوم گفته شده که چیزهایی را در درون خود از این مشاجره انباشته

می کنند و بر آن هم آمیخته ایی از حکم و تقدیری و میزانی که دجال مقدر می کند را هم ملهم میشوند .

"شَوْبًا مِنَ الْحَمِيمِ" یا در سوره واقعه کافران در **سموم** و حمیم هستند . "سموم" را اگر

مترادف "سمام" فرض کنیم یعنی صورتها و نشان و علماها . پس کافران در سموم و حمیم یعنی مثل امروزه مرتب درگیر چهره های مختلف انسانی و علم و نشانها و حس و فهم حکم کننده و تقدیر کننده دجال در مورد آنها هستند و....

"اکل" و "تاکل" و "تأکیل" را بطور معمول "خوردن" معنی می کنند ولی با

جستجو در لغتنامه های متفاوت می بیند "دعوی کردن" شایعترین معنی آن در قرآن کریم است و دعوی

کردن یکی از مسائل مطرح و همینطور شایع این دوره شده است . **طبیات** یعنی "یله ورها شده ها
 "که بگیریم" کلو من الطبیات " یعنی "دعوی کنید از یله و مهمل گذاشته شده ها در ارض " . "کلو من
 رزق الله " یعنی دعوی کنید از رزق علمی که خداوند مداوما و بتدریج در اثر تحقیق مهدی به شما می
 دهد . یعنی منظور دارید و در جامعه از آن صحبت کنید و ...

جوان مومن متوجه میشود که عجب سکوتی است راجع به آنچه از رازهای قرآنی که کشف شده است
 توسط او ! . کم کم متوجه میشود که این موجود ناپیدا حال چه از یک اسمش نام ببریم یا از یک اسم دیگر
 او یعنی چه بگوییم شیطان چه بگوییم دجال او قانونی را وضع کرده که در آن سکوت و عدم شهادت و
 پرده پوشی که اصلا چنین پدیده ظهوری اتفاق افتاده است از ارکان اصلی آن است . این قانون به این شکل
 است که بدون اینکه کسی در باره این موجود ناپیدا چیزی و مهدی و ظهور آن دو، چیزی بگوید در
 سکوت و نهانی در درون دلها و باطنی دنبال کنند که از میان تجسمات و موضوعات مختلف که هر کدام
 تابلویی شده کدامیک عملی می شود و بعنوان حقیقت نمایان می شود و بعنوان مثل و مانند آنچه در اذهان
 نقش بسته بوده مشابه آن می شود . که در عربی به آن "**زلم و تزلم**" می گویند . این تبدیل

تابلوها در دنیای مجازی به "**ازلام**" در دنیای حقیقی به شکلی به دو عامل بستگی دارد یکی عوامل
 مختلفی که به شکل اتفاقی پیش میاید و دیگری کارگردانی این موجود ناپیدا و تنفیذ با حمیم خود که به

شکل حکم و مقدر شده به مردم فهمانده می شود . و در این مسیر سه موضوع **وصیله** یعنی عملی

متصل با موضوع مقدر شده که تناسب اتصال با آن و دیگر اعمال و اتفاقات را دارد و **سائبه** یعنی

جریان انداختنی همگون و متناسب با موضوع مقدر شده توسط دجال و **حام** که همان حمایت و اولویت

دادن و قرق برای فردی یا افرادی که آن اعمال جریان اداره متناسب با اتصال یافتن و وصل شدگی با موضوع را دارد. مسئله حام اینطور است که اگر همه مردم می دانند که فلانی به فلان منزل رفت و ظلمی را انجام داد هیچکس حق متعرض شدن به او را ندارد. پس اگر تابلوها یا انصاب که حقیقت نشان داده می شود با سرنوشت افراد گره خورده باشد، افراد طبق اتفاقات قمارگونه یا میسر که انصاب را به ازلام تبدیل می کند سرنوشتشان تعیین می شود و این موجود ناپیدا برای اجرا کردن هدف خود این ادب و فرمول را گذاشته است. برای اینکه هر چه را دوست دارد حقیقت نشان دهد. برای عوض کردن حقیقت. فقط کافی است مقداری شطن و شیطن بکار بندد تا باطل، حق نمایانده شود. چون مهدی را مزاحم خود می بیند پس مسئله سکوت و پوشیدگی و نهانی و باطنی بودن را استوار می سازد. که به این **خمر** گفته میشود

. پس **خمر و میسر و انصاب و ازلام** همراه با عملکرد شطن توسط شیطان راهی

است برای اینکه بسیاری از اباطیل، بعنوان حقیقت نشان داده شود. جوان مومن می بیند خداوند در سوره مائده به آن اشاره کرده است و مطمئن می شود که موجود ناپیدا همان شیطان است. حدیث یوحنا هم که ضد مسیح را همان شیطان می داند که بندش آزاد شده است اینطور تعریف می کند. روحی است که مسیح را در جسم و گوشت تکذیب می کند و قائل است که من دروغهای حیرت انگیز و بعضی دیگر از نشانه ها را عملی می کنم به شرطی که خدا باشم. پس در اینجا آن موضوع باطل اصلی که شیطان می خواهد با

تبدیل انصاب به ازلام، حق بنمایاند موضوع خدایی خودش هست. پس **شیطان** از اینرو شیطان نامیده

شده که مرتب شطن بکار می برد و شطن یعنی گیر دادن از حق و هل دادن به باطل. شاید بخاطر همین حفظ قانون خمر است که وقتی مهدی کتاب دارای مهر پیامبری را باز می کند که بخواند همه فرار می کنند. در حالیکه به شکل اشاره پشت پرده منظور خود را می رسانند. جوان مومن با خود می گوید باید بفهمند که موردی سهمگین بعنوان خمر و حام وجود دارد که بشریت را به لبه پرتگاه نابودی می کشاند و

او هرگز تبليغ شرب خمر يا شرابخوري نمي كند . علاوه بر اينها خمر باعث مي شود كه كلام خدا بازگشائي نشود . و جوان مومن همه اينها را مي فهمد و در حاليكه هر روز نشانه ها افزوده مي شود و علائم بدنه برگزیدگی و موعود بودنش گسترش ميابد ، هيچكس اقرار نمي كند و همه چيز در دنياي مجازي است و سايه هست و خيال و شخص و وجودش غايب است . يعني همه بسياري از مطالب را مي دانند

و برگزیدگی او برايشان مسجل شده و از **عرفات** يا شناختها از كلام الهي پر شده اند و وقتي با آنها صحبت مي كند متوجه اين نکته ميشود كه گويي برگزیدگی او در نظر آنها آنطور حقيقت دارد كه حتي آنها متوجه ميزان ضرر يا منفعت خود در اين حديث براي خودشان مي شوند و آن را مي شمردند و حساب مي كنند ولي هرگز شخصيت واقعي و حقيقي او بعنوان بقيه الله الاعظم در ذهنشان نمي گنجد و او حب و احترام امام عصر را در دل آنها ندارد . در حديث از اين حالت بعنوان غايب بودن شخصش نام برده شده است . و حتي همانطور كه خداوند به آنها فرمان داده كه وقتي از عرفات پر و تكميل شديد يعني به حد كافي شناخت پيدا كرديد نسبت به علائم و نشانه ها و شعارهايي كه راز برگزیدگی مهدي و باطل بودن شيطان را

مي شناساند شعارهاي اين **مشعر** يا همان نشانگان و علامات جمع آمده را بازگو كنيد و يادآور شويد

آنچه خدا فرموده است . ولي مي بيند كه بوسيله موجود ناپيدا اين مشعر ممنوع شده و چون

مشعر الممنوع يا **مشعر الحرام** شده ، كسي بر زبان نمي آورد و يادآوري نمي كند نشانه ها و

علامات و آنچه خدا در باره اين زمان گفته . وقتي در حديث مي خواند كه زماني خواهد رسيد كه كارش

بالا گيرد و ذكرش بلند شود و كار بجايي مي رسد كه حتي در بعضي محافل اسم او را هم بر زبان

مياورند آنوقت مي فهمد كه حقيقت ، با ذهنيته مردم در باره مهدي موعود چقدر متفاوت است . در دل خود

مي گويد پروردگارا اينقدر علائم و نشانه ها در قالب شخصيتهاي مختلف گسترده شده ولي به شكل سايه

و خیالی است و کسی اقرار نمی کند همه اکراه دارند چیزی را که منتهی به اعتراف به ظهور شمس یا همین موجود ناپیداست . اگر مختص به همان جوان مومن بودم کار سهل تر بود .

به این آیه در سوره فرقان (آیه 45) بر می خورد :

أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسُ عَلَيْهِ دَلِيلًا (45)

" آیا ندیدی چگونه پروردگارت سایه و خیال را گسترده ساخت و اگر می خواست آنرا ساکن قرار می داد سپس شمس را بر آن دلیل قرار داد ؟
ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا (46)

بنابر این جمعش گرفتیم جمع گرفتنی آسان . (46- فرقان)

وقتی به این آیه می نگرد اگر موضوع را بر سایه و آفتاب بیانگاریم نه معنی دارد نه نتیجه گیری

ایدیولوژیک . ولی اگر **شمس** را موجودی بگیریم که طبق حدیث پیامبر قدر را در لیلترین قرار می

دهد و قضاوت می کند که این است و آن ، و همان شمس است که بعد از پیروزی مهدی مردم از نور شمس

بی نیاز می شوند و نور خدا ارض را فرا می گیرد و همین موجودی است که قبل از پیروزی مهدی

کسانی که فکر می کردند اهل این امر یعنی اهل امر مهدی هستند عبدالشمس می شوند ، پس این موجود

نامرئی ، شمس است و دلیل اینهمه مطالبی که همچون سایه خیال برای مهدی گسترده شده و خداوند این

گستره را باید قدرت خود جمع آورده است .

جوان مومن هدایت داده شده می بیند که او از دنیا قطع رابطه شده و در دنیای خودش در محفظه ایی از

کاوش که برپا کرده است به تحقیق در کتاب خدا مشغول است و اصلاً این مسائلی که برای مردم مطرح

است و مهم است برایش مطرح نیست و مهم نیست و آنرا شرک می داند . این محفظه معنای کامل کلمه

جنت است . جنت یعنی محفظه ایی که عوامل آن محفظه مانع از نفوذ چیزی به آن محفظه می شود .

مثلاً باغی که آتقدر شاخ و برگ درختهایش انبوه باشد که نور خورشید به زمین آن نرسد و یا باغ نسبتاً

تاریک را یک مثال از جنت می توان گفت . فضای مجازی و محفظه ایی که مشرکان با علائم و نشانه ها

پناهگاهی برای خود بسازند که عامل تهدید کننده نتواند به آن نفوذ کند یک مثال دیگر از جنت است، که همان اصحاب جنت در سوره قلم که انسانهای گمراهی بودند نمونه آن است. آنها حتی نمی گذارند تا مهدی و علم و نورش به درون آنها نفوذ کند تا نشانه هایشان و بالطبع پناهگاه و محفظه امنیتشان خراب نشود. و اما محفظه کاوش در کتاب و مسندات دینی که جوان مومن برای خود برپا کرده و تحت اثر کاوش و تحقیق این محفظه، علم و نور و روشنایی کلام خدا جاری می شود آن جنت مطلوبی است که خداوند در کتابش بارها تکرار کرده که تحت آن **انهار** یعنی روشنایی ها جاری می شود. و مردم هم از این روشناییها بهره مند میشوند.

آنها که ترجمه کرده اند باغهایی که زیر آن نهرها جاری میشود چون دیده اند که جور در نمی آید نوشته اند در زیر درختانش نهرهای آب جاری میشود که البته باید گفت در آیه اشاره ایی به درخت نشده است.

اما جنت نعیم چیست. از ریشه نعم کلمات نعمت و نعیم و انعام در قرآن آمده است. ابتدا در باره انعام دو آیه می بیند که در صورت معنی کلمه را چهارپایان گرفتن ترجمه آیه دچار اعوجاج و خارج از منطق می شود.

.....وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَنِيَّةً أزْوَجًا.....(زمر 6)

کلمه انزل کلمه مناسبی برای چهارپایان نیست مگر اینکه انعام را به معنی دیگری بگیریم
وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (142)
از انعام بعضی حموله و بعضی فرش هستند متناسب نیست و اگر فرش را بعضی جانوران کوچک بگیریم که انعام نیستند.

در لغتنامه أنعمَ النظرُ فی المسئلة یعنی با تعمق و تیز بینی نگرستن. کلمه النعامه هم به معنی راه روشن و واضح و راهنما و نشان راهنمایی است. به سنگی که در یک ردیف بیرون زده است هم النعامه می گویند

انعم یعنی با دقت دنبال نشان راهنما بگردی پس نعیم و انعام را چرا نتوان نشان راهنمایی کننده که نظرت را جلب می کند نباشد ؟ در جای کلمات نعیم و انعام می گذارد و کاملاً مناسب و هماهنگ می شود . مثلاً زمر (6) و استوار ساخت برایتان از نشانهای راهنما ، پوششهای رنگ ارزشمندی انعام (142) و از نشان های راه نما بعضی ساختنی بیار آوردنی و دروغ است (در تقدیر دجال) و در بقیه آیات هم بهمین گونه

پس **جنت نعیم** میشود محفظه انعام نظر و نشانه راهنما . این به این معنی نیست که بهشت وجود

ندارد بلکه بسیار زیباتر و مدهوش سازتر از آنچه فکرش را کنی هست . اینجا صحبت بر سر چیز دیگری است . در قسمتهایی از قرآن مثلاً در سوره آل عمران کسانی که در راه خدا کشته شده اند را در بهشتی ترسیم می کند که از فضل خداوند و نعمتی که به آنها داده است بهره مندند و شادمانند و شیطان آنها را در مس سوء می نمایاند ولی شیطان دروغ می گوید آنها به فضل و بخشش نعمتهای خداوند شادمانند . بهشت وجود دارد خیلی هم خوبش وجود دارد و جایگاه فرد مومن به خداوند است .

جن : موجودی ناپیدا . شیطان گفته شده از گروه جن یا موجودات ناپیدا است .

چون این صفت متمایز کننده دو طائف هست . یک طائف ، شیطان است پس موجودی ناپیدا است . یک طائف

انسان است و برگزیده خدا . **طائف** یعنی کسی یا چیزی که در خیال مردم اثر می گذارد . پس یک

طائف که شیطان است اثرات او هم که در خیال مردم اثر می گذارد طائف نامیده میشود یعنی چیزی که شیطان بر علیه مهدی در ذهن مردم می کند خودش طائف است و بهمین جهت است که خداوند در سوره اعراف آیه 203 می فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طُغْيَانٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ** (201) همانا کسانی که ترس دارند چون طائف یا بخیال آینده شیطان فهماندهاں یاد آوری می کنند آنوقت (با توضیحات مهدی) بینا می شوند (اعراف 203) اینجا معلوم میشود که مهدی از آنچه شیطان در ذهن مردم

وارد می کند اطلاعی ندارد اگر کسی برایش ذکر کرد که شیطان چنین چیزی القا کرده و فهمانده که تو غلط می گویی و ترجمه می کنی و تو غلط تفسیر می کنی مهدی توضیح می دهد و مردم بینا می شوند.

به همین منوال کلمه **طَائِفَه** هم همین معنا را می دهد (علاوه بر گروه) ولی فقط بر دو شخص . دو

طائفه وجود دارد یکی مهدی و دیگری شیطان . هر چه مهدی بگوید شیطان مخدوش می کند و عده ای ممکن است بهانه بیاورند که ما نفهمیدیم چون یک طائفه آموزش می داد و طائفه دیگر هم درس او را پاک می کرد و خودش درس رهیدگی می داد . پس این آیه 156 سوره انعام چنین می گوید:

أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَفْلِينَ (156)

که نگویید همانا کتاب استوار شد در حالتی که استقبال و روی آوری ما به دو خیال در آینده وجود داشت و اینکه از آموزش آنها غافل بودیم . (انعام- 156) یعنی کتاب بود می رفتی می خواندی مهدی شیطان را معرفی کرد تو چرا وقتی شیطان بر آموزش مهدی خط بطلان کشید خودت نرفتی کتاب را بگشایی و بخوانی ببینی کدام راست می گویند! کتابی که استوار شده بود اصل آن بر روی کاغذ در دسترس بود .

قَبْلَ . هم برای ترتیب در زمان است به معنای پیش و پیشتر . هم میتوان در حالت صفت روی کرد و

چسبیدن و رها نکردن از قبلاً گرفت .

بَعْدَ - هم به معنی ترتیب در زمان بعد از چیزی و هم به معنی حزم و مصلحت اندیشی و تدبیر .

مثلاً ممکن است گفته شود فلان قوم سخنان پیامبرشان را رد کردند من قبلهم و من بعدهم یعنی هم بخاطر روی آوری و چسبیدن و رها نکردن تقدیر و سرنوشت جادویی دجال و هم از روی مصلحت اندیشی و حزمشان اطاعت از پیامبرشان را رد کردند.

جوان مومن می بیند که مردم چنان به این قدر و سرنوشت جادویی دجال اعتقاد دارند و وابسته آن شده اند که گویی عواملی حتما در جریان تدریجی سرنوشت آنها را پرورش می دهد و بوجود میاورد بعنوان افراد خوب و ممتاز یا بد و منفور . و در راس همه این عوامل دجال یا همان شیطان که با تأیید و تصدیق اوست که این عوامل اثر گذار می شوند بطور حقی بوجود آورنده و پرورش دهنده اصلی آنها قلمداد می شود . چون به هر بوجود آورنده و پرورش دهنده ایی **آب** گفته می شود پس دجال آب آنهاست و در

سوره یوسف بیشترین مورد به معنای بوجود آورنده قلمداد شده است . هر یک از این عوامل هم **آباء**

آنها هستند و عواملی که آنها را بعنوان افراد ممتاز و **اول** و نکو در مسابقه سرنوشت ، پرورش می

دهد و بوجود میاورد **آباء هم الاولین** گفته می شود . آیا آنها دوست دارند از مهدی بشنوند

که اب آنها شیطان یا دجال است ؟ (منظور پدر واقعی و طبیعی آنها نیست) .

پس آنها سعی می کنند سازه نیک و زیبایی از دست پخت این آب باشند . این سازه بتدریج و با شرکت عوامل

مختلف طبق مدلهایی که ایجاد می شود ساخته می شود و می توان معنای بنا - بنیه و **ابن** بر آن نهاد .

بهمین جهت در آیه 30 سوره توبه خداوند فرموده : **وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزِّيُّ بْنُ اللَّهِ.....(30- توبه)**

یعنی افراد سربزیر و رام (در مقابل امارت دجال) گفتند فرد ارجمند سازه خداوند است . یعنی این

چیزهایی که تلاش می کنند طبق بوهای خوشی که دجال نافذ کرده بسازند را نظر خداوند می دانند در حالیکه حقیقتا نظر و بوهای خوش دجال این سازه را فراهم کرده است .

از دیگر کلمات **بنی** است که معنی کسی که در صورت بنا شدن یک بنیان، سازه او هم بعنوان جزء شکل می گیرد. معمولاً این افراد می خواهند مهدی جوری ساخته شود که بنای نیکی از آنها ساخته شود. جوان مومن می بیند چیزی که این موجود ناپیدا مردم را به آن دلخوش کرده حسی از تائید اصطلاحاً آسمانی است مبنی بر نیک بودن بطوریکه علاوه بر پاک شدن ز عیب و تهمت و سرنوشت و به چیزی بیش از اینها پایبندشان کرده که حس مرحبا به آن وابسته است. می بیند چیزی که مردم را دلخوش کرده در تعریف خاصی به تنهایی نمی گنجد. او در می یابد آن حس، چیزی مثل اصل نکواست. که به عربی "ال" نامیده میشود و در قرآن هم اگر بابل را به شکل باب ال بگیریم معنا و ترجمه کاملاً منطبق و مرافق می شود. البته شاید هم باب خدا بودن مطرح باشد هر چند لغتنامه ننوشته باشد. سحر و جادو در باب خدا بودن (دجال). همان که در سوره بقره آمده است. شیاطین به مردم سحر میاموختند و دو چیز را سر لوحه قرار می دهند تا به مرحله قوام یافتگی کامل یا ملکین (نه دو فرشته) در دو قطب برسند بر مایه حرفهای چرت و شوخی گونه (هاروت) را صیقلی و براق کردن (ماروت) راهشان را ادامه می دهند. او می بیند کلاً **ملک** فقط و فقط به معنی قوام یافته کامل معنا می دهد مثل ملکه. اصلاً معنای فرشته یا موجودی خاص نیست.

و اما **ایل** که پسوند خدایی است. در دو کلمه قرآنی آمده است. **جبریل** به معنای بهبودی و بازسازی و جبران الهی است و کلاً قرآن جدیدی که دارد شکل می گیرد محتوایش ماهیت جبریل دارد. و کلمه دیگر **بنی اسرائیل** است که به معنای سیر داده شدگان نهانی توسط اله. اسراء به معنی شبانه یا نهانی سیر کردن یا سیر داده شدن. یک بنی اسرائیل سیر نهانی توسط کلام خداست چون فقط با مطالعه مهدی این سیر یافتن انجام می شود و چون همه چیز نهانی است همه صامت هستند پس مردم می

شوند بنی اسرائیل. دو- از طرفی مردم که موجود ناپیدا را اله جدیدالتاسیس خود گرفته اند و اتفاقاً اساس صامت بودن و خمر را او قرار داده است هم توسط او به شکل نهانی و خفی سیر داده می شوند و کسانی که جن اله آنهاست هم یکنوع دیگر از بنی اسرائیل هستند. (البته اگر ایل را مانند اله بتوان

گرفت). البته خود دجال هم **اسرائیل** نامیده شده است یعنی الهه ایی که با صامت ساختن مردم و خمر برقرار ساخته است بطور نهان مردم را سیردادن.

اما چیزی به اسم میکائیل نداریم بلکه **میکال** است از ریشه "وکل" و تمام قرآن جدید محل و موقعیتی است که وکالت مومنان و آنها که بخدا توکل می کنند را در مبارزه با شیطان و ظلم و بدسروشستی بعهد می گیرد. انسان از قرآن اطاعت کند قرآن برایش تضمینی رستگاری و سعادت میاورد.

جوان هم در مطالعه حدیث هم در مطالعه قرآن به کلمه "**رَجُلٌ**" که بر می خورد متوجه می شود در بعضی موارد اگر آن را به معنی "مرد" بگیریم ترجمه با منطق هماهنگی ندارد. مثلاً در مورد دجال، بطور قطع و یقین او نمی تواند یک انسان باشد و فرد هفتاد سال عبادت کرده به او بگوید تو ربّ من هستی. در قرآن هم وقتی خداوند می گوید اگر ملک را بعنوان پیامبر بفرستیم حتما لباس مرد به او می پوشانیم ترجمه ایی با معنا نیست. مثلاً بیشتر است و او در جستجوی این کلمه در لغتنامه متوجه می شود که کلمه رَجُلٌ و کلمه رَجُلٌ معنای دیگری هم دارد مثل فرد پیاده و رَجُلٌ از مو به معنای موی نه شل و آویزان نه مجعد. جدای اینها رَجُلٌ به معنای زن بالغ میباشد و رَجُلٌ بیشتر به بلوغ و گستردگی و تقویت وابسته است تا به جنس مذکریت. و می بیند که حالت آزادی سرخود و ول انگاری و بی قیدی و ارتجال بیشترین منظور از **رَجُلٌ و رجال و رجالاً** است.

نجم - به معنای نمایان - بزرگمرد شناخته شده تاریخ چه از نظر علمی یا مذهبی - دانسته و شناخته

های مسلم و بدیهی - چیزی که در زمان از پیش تعیین شده باید ادا شود .

قمر - چیره شدن چیزی قبل از تاثیر چیز دیگر و از بین بردن اثر آن . اما اینکه چرا ایماء و کنایه به

مهدی موعود دارد را دقیقا نمی فهمد . شاید بدین علت باشد که قبل از اینکه شیطان بتواند بشریت را نابود کند چه از نظر جسمانی چه از نظر اخلاقی و معنوی تاثیر نهایی آنرا می خشکاند .

شمس - به معنای همدیگر را تهمت زدن و راندن همدیگر و تهمت یا نقص و عیب را راندن به دیگران

. و موجود ناپیدا یعنی همان دجال هم اسمش شمس است چون اساس و مایه اینگونهگی است . همانگونه که کسیکه کارش فتنه چاق کنی هست اسمش می شود فتنه .

مکه - بدین جهت این نام را بر آن گذاشته اند که کشیدن آب از چاههای سرزمین خشک به مانند مکیدن

و با سختی زیاد همراه بوده است . درست به مانند موقعیتی که مهدی با تحقیق خودش علم کلام خدا را از دل کتاها بیرون می کشد در زیر ضربات انتقام گیرانه دجال و پیروانش . به همین مناسبت سختی و مکیدن علم الهی زیر ضربات دشمن ، ظهور او را در مکه بر شمرده اند .

هیم - هامان - هیم از ریشه هام به معنای در حالت شیفتگی و شیدایی سر بدنبال محبوب خود

گذاشتن . یعنی تفتیده عشق . یعنی تشنه هدف . این ناشی از شرابی است که شیطان به آنها می نوشاند و در حدیث امام صادق می فرماید که هر کس تحت تاثیر این تاثیر شیطان قرار گیرد می خواهد از فرط شادی و شیفتگی پیراهن خود را بدرد . این شراب شراب هیم است از شیطان . در مورد دجال هم گفته شده حب او و شراب او حرف اول را می زند . هامان هم از همین ریشه است وقتی فرعون (دجال) از هامان چیزی را

می خواهد انجام دهد دلش این است که این فرد از شراب هم نوشیده و عاشق سرنوشت و قدر خود است به همین جهت هاما نامیده شده نه اینکه اسم فقط یک نفر باشد.

سطر- اساطیر مصیطر (مسیطر) - هر چند به معنای ردیف شدن کلمات بر روی صفحه می باشد و

معنی نوشتن و مرقوم شدن هم از آن می آید ولی آنچه بیشتر در قرآن منظور است به معنای آوردن چیزهای غیر اصلی و غیر منظور است و به معنای افسانه بافیها و چیزهای جادویی و از این قبیل است. مثلا وقتی گفته میشود **اساطیر الاولین** یعنی مطالب غیر اصلی که پیشینیان برداشت می کردند .

هر جا گفته میشود "**قال اساطیر الاولین**" یعنی به مطالب اصلی که مهدی آورده است توجهی نکرد و مطالب غیر اصلی که پیشینیان برداشت می کردند را قائل شد و اشاره کرد و آموزش داد و مطرح کرد . **مصیطر** که اصل آن **مسیطر** بوده به معنای نشانه افسانه بافی و بازی سرنوشت جادویی بودن

است . وقتی خداوند می فرماید تو مسیطر نیستی بجز برای کافران یعنی تو پیامبر هستی و مومنان قدمهات و رفتار را الگو قرار نمی دهند برای بازیهای افسانه ای و سرنوشت جادویی فقط کافران تو را بعنوان فرمانروا و نقش آفرین بازی سرنوشت جادویی می دانند. و اگر آنرا بعنوان فرمانروا و سیطره دار تنها بگیریم جمله بی معنا می شود و معنای برعکس می گیرد چون پیامبر بر مومنان فرمانده است نه بر کافران . جوان مومن هم می بیند که مردم رغبتی به پیامهای پروردگار که او برای مردم می خواند ندارند ولی رفتاری یا موردی که سرنوشت جادویی عده ای را پررنگ می کند برای آنها خوشایند و اشتیاق آور است و گل از گلشان می شکند . هر چه ارزش دارد برای آنها این تقدیر جادویی دجال است که بی ارزش و **دون و دنیا** است و می بیند مردم به چیز دیگر و حقیقت دیگری خارج از این تقدیر

دنیا که آنرا نگارین تقسیم بندی کرده قبول ندارند . بطوریکه هر حقیقتی باید در داخل این تقدیر بی ارزش که دجال آنرا تنفیذ کرده برآورد شود . مثلا این جوان مومن اگر ظاهرا (هر چند باطل) صفات اناث داشته باشد و بی علاقه به زندگی و زندگی افسرده ای را ادامه دهد چرکین و غمبار آنوقت او را

مذهبی می دانند اگر به زندگی آب و رنگ نشاط بدهد و صفات مردانگی داشته باشد و زیبا زندگی کند او را دجال و حقه باز می دانند . آنها **حقیقت دیگر** یا **اندازه و تقدیر دیگر** را قبول ندارند که

در آن جوان مومن هم صفات زیبا داشته باشد و هم برگزیده خدا باشد . به این حقیقت دیگر ، **آخره** یا

آخرت گفته می شود . بهمین جهت است که خداوند در سوره نجم میفرماید کسانی که به آخرت اعتقادی

ندارند صفات انشی را برای ملائکه نسبت می دهند . در آخرت ، این تقدیر دنیای دجال باطل است . حقیقت

مجزا است و ربطی به این نشانه ها ندارد . خداوند پادشاه جهان است و اوست که مهدی و دجال را ظاهر

ساخته است و هر وقت اراده کند این وتین یا شاهراه ارتباطی دل مهدی با مردم جهان قطع می شود و دجال

هم به غل و زنجیر خود باز خواهد گشت و این محیط نسبتاً موقتی بود که مردم امتحان شوند و معلوم شود

چه کسی به فرمان شیطان یا همان دجال زشتیها و ظلمها می کند و چه کسی بر اعتقاد سابق خود پابرجا می

ماند و وفادار به خدا و ارزشهای الهی می ماند و کار زشت و ظلم و فجر انجام نمی دهد و فاجر نمی شود

. در آخرت بهشت وجود دارد و جهنم و هر کس به اندازه ای کار نیک یا شر انجام داده باشد پاداش و

کیفرش را می بیند و اولیاء الله ارزشمندند و شخصیت آنها نه به رفتار دیگران وابسته است نه به اتفاقاتی

که می افتد . آخرت مثل دویست سال پیش که همه به خدا و بهشت و جهنم اعتقاد داشتند و ارزشهای الهی

ارزشمند شمرده می شد و گنه می کرد در بلخ آهنگری گردن نمی زدند در شوش مسگری را میباید و

غیره...

ولی جوان مومن می بیند مردم دنیایشان خیلی برایشان مهم است و نگران دنیای خود هستند ولی ترسی از

آخرت و زشت و سبک بودن در آخرت ندارند .

قرآن - در بررسی کلمه قرآن می بیند از دو ریشه می توان گرفت ولی معنای هر دو یکی است . 1- از

ریشه **قرء** و 2- از ریشه **قرن** . 1- قرء و کلا **قرائت** یعنی کنار هم چسباندن مفاهیم و روشن

کردن یک مطلب . مثلاً کنار هم گذاشتن نشانه های قابل تأمل یا آیه و مطلب و منظور خداوند را روشن و

نمایان کردن . 2- **قرن** - معنی قرن **پیوست** کردن است . پس قرآن کتابی است که آیات و مفاهیمش جزء به جزء بهم پیوست شود و معنای هماهنگی داشته باشد . او می بیند که قرآن شامل همه کتب الهی میشود . چون همه همین چگونگی را دارند . پر از نشانه ها و مفاهیمی هستند که باید در کنار هم گذاشت و مفهوم کامل را بدست آورد .

تورات - مطلب مهمی که جوان مومن متوجه می شود توریه بودن قرآن است . توریه یعنی در قالب یک مطلب دو مطلب بیان شود که یکی پنهان است و همچنین از اهمیت بیشتری برخوردار باشد . در توریه مونث مذکر می تواند رعایت نشود برای مطلب دیگر . دلیل این توریه بودن قرآن این است که پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) می فرمایند که قرآن ظاهری دارد و کنهی . ظاهر آن ساده است و زیبا همانگونه که گوشتان آشناست ظاهر آنرا می فهمید و ساده و زیباست اما کنه و باطنی دارد که خیلی عظیم است و اگر بر جبال خوانده شود جبال از عظمت آن متلاشی می شوند . خداوند در سوره واقعه از آن بعنوان **کتاب**

مکنون یاد می کند . اگر بخواهیم به صفت توریه کتاب اشاره کنیم میتوانیم آنرا **تورات** بنامیم . هرگز اسم کتاب یهودیان تورات نبوده است آنها 21 کتاب مختلف دارند که تنها یک کتاب ادعیه کوچک از این مجموعه "تورا" نام دارد . ولی جوان مومن با مطالعه متوجه میشود که همه کتب الهی علاوه بر صفت قرآن بودن صفت تورات بودن را هم دارند . یعنی یک معنی کنهی از آن میشود برداشت کرد .

انجیل - کلمه ایی عربی است و نمی تواند اشاره به کتب رسولان و حواریون مسیح باشد . کتاب آنها اوانجل است و به زبان یونانی به معنی پیام رسانی مناسبتر و نکوتر . ولی انجیل کلمه ایی عربی است و همانگونه که حدیثی از پیامبر وجود دارد که کل قرآن عربی است و یک کلمه غیر عربی ندارد . پس انجیل از ریشه نجل بر وزن افعیل . به معنای شکفته شده و نمایان شده . مشخص است که قرآنی که به شکل توریه است وقتی با تحقیق مهدی معنای کنه آن که پنهان بوده با شکفته شدن نمایان می شود این کتاب انجیل است و با اوانجل نوشته یاران مسیح متفاوت است . مهم این است که قرآن بر اساس صفتش در

وضعیت‌های خاص این اسم تورات و انجیل به آن اضافه میشود و در ام الکتاب یا زمینه اصلی کتاب جایگاه ویژه‌ای دارد.

جوان مومن می بیند علاوه بر اب و آم و ابن و بنی تمام وابستگان دیگر هم معنی دیگری هم دارند از جمله:

أخ - اخوه - علاوه بر برادر و دوست و هم پیمان و یار، معنی **در طلب چیزی خاص خود**

بودن و به جستجو و تحقیق در باره آن برآمدن می دهد.

أخت - علاوه بر خواهر معنای **مثل و مانندی** می دهد .

عم - علاوه بر عمو معنای **سرتا یا هماهنگ و خوشنما بودن می دهد .**

عمّه - همان خواهر پدر یا عمّه است . ولی کلمه **عمّه** که به معنی رد گم کردن است وقتی به شکل

عمّاتک و عمّاتکم بیان می شود خود بخود میم تشدید می گیرد و با عمّه به معنای خواهر پدر اشتباه میشود.

خال - علاوه بر دایی معنی **سرپرستی و اداره کنندگی خوب و پرچم سپاه** می دهد.

خاله - علاوه بر خواهر مادر معنای **خوبی که در نگاه کلی پیدا است .**

او کم کم متوجه می شود که چطور ترجمه او بر اساس حرف درست و منطق است و چطور مردم به هوایی دیگر و چیزهایی که منظور اصلی خداوند نبوده عادت کرده اند . عادت کردنی که هم خدا و هم پیامبرش محمد مصطفی می دانستند که اصلی نیست و آنها آدرس او را داده اند که اصلیهای منظور خداوند را نمایان می کند در زمانی که کسی جرئت ندارد اسمها یا مشخصه های شناسایی که خداوند داده را بر زبان بیاورد . یعنی قرآن باید زمانی به اجرا در آید که یک اله دیگر جهان را پر از شرک و کفر و ترس

کرده است. و این بوده است که اکنون او با دوراه روبرو است یکی همین که بهش عادت کرده اند همانند عادت به آب و هوایی که به آن "**قلم**" گفته می شود و دیگری ترجمه منطقی و علمی و عقلانی مهدی است که "**نون**" نامیده می شود. کلام مهدی نون است و می بیند ابتدای سوره قلم با عبارت نون و القلم شروع می شود.

جوان مومن می بیند بازشکافی قرآن او همان **بقره ایی** (بازشکافی) است که لون و رنگ آن خردمندانه یا **صفراء** است. او باقری است که این بقره را شکافت (ذبح) در حالیکه لون آن و رنگ و چگونگی آن **مسلمه** یعنی کاملاً یکنواخت و همگون و بی نقص و بدون خدشه و دوگانگی و شیه در آن است و... وقتی از دیگران هم می خواهد به مانند او این بازشکافی را انجام دهند (ذبح بقره)، ابتدا که بهانه های مختلف میاورند بعد هم که می فهمند طبق نظر خداوند ارض یا نشانه های خوشآیند ظالمان احتمالی بر آنها را رنگ آمیزی نمی کند گفتند تو راست می گویی ولی ما از شیطان می ترسیم و سرشان را رو سینه خم کردند (یعنی شیطان ما را می سپرد دست اصغر سیخچی تازیانه امان بزند) و نزدیک هم نشدند که انجام دهند این بازشکافی را.

او می بیند که که از زمانیکه ترجمه قرآن را آغاز کرد بسیاری از مفاهیم تغییر یافتند و حالت و معنایشان طور دیگر شد و به گونه ایی دیگر در آمد این تطور بتدریج شکل گرفت و همچنان ادامه داشت

بطوریکه این تطور و طوری دیگر در آمدن ظاهر کتاب همان "**طور**" نامیده شده توسط خداوند است

وقتی خداوند می فرماید **رفعناالطور فوقکم** خذو ما فیه به قوه. می فهمد همان طوری دیگر در آمدن ظاهر کتاب و معنای جدید آن بالا برده شده که تفوق دارد بر آنچه آنها برداشت دارند و بابد آنچه در آن است را با جدیت و قوت بگیرند و مآخذ قرار دهند و اقتباس کنند و گرنه در کوه چیست که به قوت بگیرند. و اما **طور سیناء**. سیناء یا سناء از ریشه ممتاز و درخشان است و نشانده این است که ظاهر

کتاب خدا که به گونه ایی دیگر در آمده است این گونه و طور دیگر بسیار ممتاز و درخشان و ارجح بر حالت قبلی آن است . از ریشه سنی و سنو تغییر و حذف از ریشه سنه هم داریم . بطوریکه **سنه** به معنی قطعه ایی ممتازتر و روشنتر میتواند باشد . فقط آنجا که خداوند می فرماید لا تاخذوه سنه و لا نوم . یعنی شما در حالت گرفتن و نسبتا مات شدن لحظه ایی هوشیاریتان و در حالت مثل خواب دیدن فیلم نشان دادن از خداوند خود اطلاع و مطلب نمی گیرید (آن دجال است که به این گونه عمل می کند) . اینجا **سنه** به معنای حالت موقت بینکی مستولی شدن مثل وقتی گاز چاه مغز را لحظ ایی هک و از کنترل خارج می کند است . البته سنه معنای سال هم می دهد .

اما **سنّ** . **سنون** و **سنین** . کلا به معنای چیزی که فرم یافته است . مثلا دجال سعی می کند مجموعه مفاهیم و نشانه هایی که ایماء به خدایی خودش دارد را محکمر و فرم یافته تر کند بطوریکه در انتها تصویری فرم یافته و شکل گرفته ایماء دارنده بر خدایی خودش را در انظار مردم جایگزین کند . در مقابل آن خداوند می فرماید سنّ به سنّ . یعنی شما هم تصویر شیطان و دجال بودن او را کاملا فرم یافته کنید با فرم یافته کردن کلام خدا . یعنی سنّ کلام خدا را کاملا نمایان کنید . و آنچه پیامبر و امامان از این زمانه گفته اند وقتی در تصویری کاملا فرم یافته احیاء شد ، سنّ پیامبر احیاء شده است راجع به آخر الزمان .

جوان مومن می بیند این موجود ناپیدا که از نظر او همه مشخصات دجال و شیطان را دارد برای مردم همچنان سفید است . اسمی برایش نمی گذارند موقعیت و موضع او را در کلام خدا و اولیاءش مشخص نمی کنند از احادیث و کلام خدا برای شناخت او و تنظیم حقیقت و شناخت او استفاده نمی کنند . چرا به هیچ کاری ندارند و فقط او را رعایت می کنند ؛ این وضعیت را بدین گونه می بیند که موجودی جذاب ناگهان سروکله اش پیدا شود و آوازه ها و موسیقی های مختلفش همه را جذب کرده و به دنبال قدر و اندازه خودشان در این موزیکها دنبالش روانند مثل مستها و دیگر از هیچ سوال نمی کنند و از هم نمی پرسند و نسبت و نسبی هم جويا نیستند همانگونه که خداوند در قرآن می فرماید:

سوره مومنون آیه 101- فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ (101)

برای مشخص ساختن و تمیز و تنظیم شناخت و حقیقت بین خودشان و این موجود یکی از احکام دین بنا بر صلات واجب است. آنها صلات را که سمبولی برای راست و میزان کردن شناخت است را انجام می دهند ولی فقط حرفی و واژه ایی. کلمات آنرا تکرار میکنند در شبانه روز ولی اثری ندارد. در جامعه اعمال نمی کنند و گویی نمی فهمند چه می گویند. کلمات و حرکات سمبولیکی که وضع شده بوده برای صلات این زمان و برای راست و میزان ساختن شناخت را مثل الحمد لله و سبحان الله و ایاک نعبد و ایاک نستعین و..... و حرکات قیام و قعود و رکوع را انجام می دهند ولی به اندازه سرسوزنی فایده در میزان ساختن شناخت اثر ندارد. خدا منزله و پاک است یعنی این اعمال از خدا بدور است باید در جهت میزان کردن شناخت عمل کند ولی نمی کند. الحمد لله یعنی ستایش و ستودگی مال خدا و دین اوست و ستایش و ستودگی نباید قانون دجال آنرا تعیین کند. فقط از خدا کمک خواهیم. فقط خدا را بندگی کنیم و فرمانبری دجال نکنیم و کلام خدا که خوانده میشود دلمان مجذوب آن شده و مانعی مانع آن نشود. در مقابل کراهتهایی که از پیروی دین خدا دامنگیرمان می شود رکوع می کنیم و در خود می گنجانیم. برای خدای یگانه قیام می کنیم و حقیقت کلام خدا را راست و استوار می کنیم. لا شریک له. کدام در عملکردشان جاری و موثر می شود هیچکدام. آنها فکر می کنند ذکر این کلمات سمبولیک همه حکم صلات است در حالیکه خدا این نوع عبادت را عبادت واژه ایی و حرفی می نامد و آنها خسر الدنیا و الآخره. دجال در زمانی و به شکلی میاید که هیچ از هیچ معلوم نیست فقط بر تخت خدایی نشسته و حالت تلبیس همه جا حاکم شده و همه را با خود می برد و همه فرمانبری می کنند. در حالیکه فرد خداشناس و خدا ترس ترمز را می کشد و سعی می کند در باره او شناخت بدست آورد و او را طبق موازین الهی بسنجد و ببیند او با چه تطابق داده می شود و بعد ببیند به کجا دارد می برد و هر فرد مومن به خدا چه باید بکند. اول شفاف سازی و راست و

میزان ساختن شناخت. جوان مومن می بیند که این راست و میزان ساختن، در کلام عربی همان **صلات**

است. و او می فهمد که چرا اینقدر بر کلمات سمبولیک "از خدا دور است" خدا پاک و منزله است و

"خوب بودن آن است که دین خدا بگوید" و "غیر از خدا الهی دیگر نیست" و "خدا شریک ندارد" "فقط تو را فرمانبری می کنیم" و ... تاکید شده و تکرار شده است. و همانطور که او انتظار داشت بسیار بر صلات تاکید شده است. یعنی به جای اینکه ساکت بنشیني تا دجال تو را به پرتگاه ببرد همه عوامل شناخت او را از کلام خدا بیرون آور و درهم برهمی ها را راست و میزان کن تا شناخت امر خدا و خواست خدا برایت راست و تنظیم شود و هدفی که خداوند به تو می شناساند و از تو می خواهد در این هدف تلاش کنی. چطور ممکن است اگر راه حقیقت و شناخت را میزان و تنظیم کنی نفهمی که مردم آخر الزمان اگر بد می شوند چرا بد می شوند؟ چرا کفر و شرک و ظلم جهان را می گیرد؟ می فهمی بخاطر دجال. چرا دجال می تواند؟ عوامل زیادی دارد که یکی از آنها شبهه خدایی پیش آمدن اوست و دیگری قدرت عظیم و اصطلاحاً معجزات او. پس بیش از هر چیز در این حالت درهم برهمی و تلبیس چیزی که واجب است راست و میزان ساختن شناخت است. به آن صلات گفته می شود. همانطور که ریشه وفات و فی است ریشه صلات هم صلی است. مثلاً صلی الدابة یعنی حیوان را جلو و عقب کرد تا سر جای دلخواه قرار گرفت. خب حال فرض کنیم دجال همان حیوان باشد با عوامل شناخت دهنده مثل احادیث و بررسی و تطابق، اینقدر او را با بررسی و واری جابجا و میزان می کنیم تا حقیقت او سر جای حقیقی خودش تنظیم شود. جوان مومن به بررسی تمام مواردی که معنای صلات را "میزان ساختن شناخت تا نمایان شدن حقیقت" نشان داده بود می پردازد. اولین مورد حدیثی از پیامبر بود در زمانیکه در آخر الزمان شمس، قدر را در لیلتن قرار می دهد. مردی مخالفت می کند و.... تا اینکه نمایی می کند و بیزار می شود و صلات می گذارد تا درمانده می شود. انسان از نماز خواندن درمانده نمی شود ولی از راست و میزان سازی عوامل شناخت برای نمایان ساختن حقیقت ممکن است درمانده شود چون مردم خیلی ابله شده اند مثل کسیکه ساعتها سخنرانی کند تا حقیقت را برایشان میزان کند ولی کند فهمی یا چیزهای دیگرشان باعث شود که دیگر امیدی به شناساندن حقیقت به آنها نداشته و احساس درماندگی کند. ولی این چون حدیث است خیلی اهمیت ندارد در قرآن هم می بیند برداشت او از کلمه صلات، ترجمه منطقی تری را ارائه می دهد. مثلاً:

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (103)

ترجمه قدیم: از اموالشان صدقه بگیر و پاکشان گردان و پاکیزه اشان گردان و بر آنها نماز بگذار نماز تو به آنها آرامش می دهد و خدا شنوای داناست. (نماز گزاردن بر آنها ؛)

ترجمه جدید: از خواسته هایشان بعنوان مآخذ اقتباس کن راستیها را و به آن خوش منظرشان گردان و بر اثر آن جداسازی و شفاف گردان همانا راست و میزان کردن شناخت توسط تو (شناختهای دیگر غیر از دجال و کلام خدا منظور است در اینجا) به آنها آرامش می دهد و خدا شنوای داناست.

قَالُوا يَشْعِبُ أَسْلَوْتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ (87)

ترجمه قدیم: گفتند ای شعیب آیا نمازت به تو فرمان می دهد که ما ترک گوئیم آنطور که پدرانمان بندگی می کردند یا اینکه آنطور که می خواهیم در مورد اموالمان عمل کنیم همانا تو صبور و بالغ هستی .
(فرمان دادن نماز چیز گنگی است {هر چند درستش این است که بگوئیم فرمان دادن درود چیز گنگی است} ولی راست و میزان کردن شناخت معنا وقتی حقیقت چیزی یا کلامی را راست و میزان کند این حقیقت یا کلام راست و میزان شده فرمانش می دهد به ...)

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَفَّتْ كُلُّ قَدِّعِلْمَ صَلَاتِهِ وَتَسْبِيحِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (41)

(ترجمه قدیم: آیا ندیدی هر کس در سماوات و ارض هست برای الله سجده می کنند و طیر صاف بسته هر کس می داند نمازش و تسبیحش را و الله داناست آنچه انجام می دهند .

(ترجمه جدید: آیا ندیدی هر کس در طرح های شناسه دار و نشانه های خوش منظر است برای الله سجده می کند و فال و شگون صف بسته و هر کس تحقیقا می داند چه جور راست و تنظیم کند شناخت خود را {در تقدیر دجالی شناختن مردم او را بعنوان فرد خوب} و دور شمرده شدنش را) از عیب و آلودگی و الله داناست بدانچه انجام دهند.) {کدام معنی صلات موزون تر و منطقی تر است؟}

وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (35)

ترجمه قدیم: و نبودشان نمازشان نزد بیت بجز بوقی و صدای بهم زدن پس بچشید عذاب را بدانچه نفر می ورزیدید .
ترجمه جدید: و نبود راست و میزان کردشان منظور و معقول طراحی شده را (منظور طرح خدا) بجز بوقی و صدای بهم زدن . پس بچشید عذاب را به آنچه می پوشانیدید . (کدام معنی صلات به منطق و معنا نزدیکتر است؟)

الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ (5)

ترجمه قدیم - (کسانی که آنها نسبت به نمازشان خطا کارند (غافلانه خطا و گناه کردن با غفلت از نماز یا شرایط آن فرق می کند)

ترجمه جدید - کسانی که با غفلت و سهل شمردن از طریق راست و میزان کردن شناخت خودشان ؛، مرتکب خطا و گناه می شوند (یعنی متوجه نیست که برای اینکه خود را خوشگل و خوشایند بنمایاند چیزی را دارد راست و تنظیم می کند که خیلی بد است و نسبت به آن با سهل انگاری برخورد کرده بر خود آسان می گیرد)

الَّذِينَ إِن مَكَّانُهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (41)

ترجمه قدیم - کسانی که اگر در زمین آنها را دارای امکاناتی کنیم نماز بپا می دارند و زکات می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و برای خداست عاقبت امور .

ترجمه جدید- کسانی که اگر در زمین صاحب امکاناتی نمودیمشان راست و میزان کردن شناخت (کلام خدا و حقیقت محیط با توجه به کلام خدا) را بپا می دارند و رشد و اصلاح علمی می دهند (ظاهر و باطن کتب خدا را خوش منظر می کنند) و به نیکی امر می کنند و از زشتی نهی می کنند و برای خداست عاقبت امور. { مهدی است و امکانات خاصی که برای مردم جهان معلم شود و تربیون جهانی و صلوات مهدی هم که زیاد به آن اشاره شده . نماز چیزی نیست که احتیاج به امکانات خاصی داشته باشد . بلکه امکانات خاص مهدی در خدمت راست و میزان کردن کلام خدا و با کلام خدا حقیقت محیط و علمی و بی نقص و خوش منظر نمودن کتاب خدا }

اَقْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ (45)

ترجمه - قدیم- بخوان که بر من وحی شده از کتاب و نماز را پیادار همانا نماز از فحشاء و زشتی نهی می کند و ذکر خدا مهمتر است و خدا می داند آنچه می سازند .

ترجمه جدید- دنبال کن آنچه در سوی تو از کتاب به رمز رسیده و پیادار راست و میزان کردن حقیقت و شناخت را همانا میزان کردن حقیقت و شناخت از فحشاء و زشتی نهی می کند و قطعاً یادآوری از جانب خداوند مهمتر است و خدا می داند آنچه می سازند. { درجه نهی از فحشاء و زشتی وقتی راست و میزان سازی شناخت در باره دجال باشد خیلی بیشتر از صرف نماز خواندن است . چون طبق حدیث پیروان دجال زنا و لواط می کنند و شیطان هم که به فحشاء فرمان می دهد پس آن راست و میزان سازی مجموعه عظیم حقایق در احادیث و قرآن و شناساندن دجال یا شیطان به مردم است که زشتی و فحشاء را نهی می کند مخصوصاً و مهمتر اینکه از جانب خداوند گفته میشود نه فرد . ولی هر چه آقایان بروند کنج خانه نماز بخوانند چیزی از این زشتیها را نهی نمی کند . }

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ (45)

ترجمه قدیم- و یاری جوید با صبر و نماز و همانا آن سنگین است جز بر خشوع داران در برابر خدا .
ترجمه جدید- و یاری جوید با صبر و راست و میزان ساختن شناخت و حقیقت و همانا آن سنگین میاید جز بر خشوع دارندگان در برابر خدا. { صبر و نماز چندان سنگین نیست ولی راست و منظم سازی شناخت و حقیقت در دورانی طولانی و با صبر و تحمل ، زمانیکه دجال خدایی می کند و مرده زنده می کند و قدرتش همه جا سیطره دارد سنگین است و فقط کسانی که خشوعشان در برابر درگاه الهی فوق انسانهای عادی است برایشان سنگین نیست . }

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدُوَّةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصَدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ (91)

ترجمه قدیم : همانا شیطان می خواهد بینتان بغض و دشمنی بیاندازد در شراب و قمار و از ذکر خدا و نماز بازتان دارد پس آیا پایان می دهید؟

ترجمه جدید: همانا شیطان می خواهد با جریانات در پرده و نهانی و پوشیده داشتن و راه سهل و سودمند شدن برای عده ای بین شما بغض و دشمنی بیاندازد و بازتان دارد از یادآوری کلام خدا و راست و میزان سازی شناخت و حقیقت پس آیا پایان می دهید؟ { می بینیم در اینجا هم وقتی پرده پوشی و نهان داشتن در کار باشد راست و میزان سازی شناخت و حقیقت و یادآوری خداوند در باره این دوران بازداشته می شود . و بغض و دشمنی هم شدیدتر از قمار معمولی است . }

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (10)

ترجمه قدیم : چون نماز انجام شد در زمین منتشر شوید و از فضل خدا بجویید و خدا را ذکر کنید به میزان زیاد باشد که رستگار شوید . { لازم به بیان منتشر شدن در زمین می باشد و بدنبال آن ذکر زیاد خدا }

ترجمه جدید : وقتی راست و میزان سازی شناخت و حقیقت (توسط مهدی - یا توسط خودمومنان) انجام شد در زمین منتشر سازید و فضل خداوند را بخواهید و بطلبید و یادآوری آنچه خدا یادآوریتان کرده کنید باشد که رهیده شوید . { انتشار در زمین معمولاً انتشار آگاهی و شناختی است که با راست و میزان ساختن مطالب بدست آمده باشد و در اینجا همان صلاتی است که انجام شده است پس باید انتشار داد و فضل خداوند را که در حق مومنان و مردم انجام شده را باید بدنبالش بروند خودش بدست نمی آید . همانگونه که امام صادق در تفسیر آیه هل من تناوش می فرماید اگر مهدی را می طلبید می جستید . }

حج - در مورد این کلمه که بررسی می کند متوجه می شود هم معنوی لغوی کلمه و هم آنچه از

فرائض راجع به حج آمده است حج به معنی استدلال آوردنی که منجر به استنتاج حقیقت میشود چه فردی چه در مشورت و تبادل نظر و مباحثه و تشریح و این حکمی است که وقتی مردم در زمینه ای بی هدف

قرار گرفته اند و الله جدیدی که حاکم شده حالت بی تفاوت بنظر آینده ایی دارد که اصلا مخالفتی با ظاهر دین ندارد و هر کس کار خودش را انجام می دهد مجالس و مراسم دینی برگزار می شود و... ولی بعد از سالها مردم ایمانشان به خدا سست می شود دیگر آن اعتقاد به مجازات و عذاب الهی در صورت انجام ظلم و فحشاء ضعیف شده و خوف از مجازات قدر و تقدیر اله جدید جایگزین شده و اعتقاد به اینکه در دنیای مردگان هم رب اوست تقویت شده و مردگان از عالم خود متجسم شده می گویند رب اوست از او اطاعت کنید و فرد مرده را زنده می کند و نظرش نسبت به فاحشه و عقیقه تفاوتی ندارد ولی همه او را فرمانبری می کنند و مهدی هم فردی است که خودش با نکات الهی هدایت می شود و علائمش هست ولی بدون عماد و ستون محکمی که قطعا بتوان او را یقینی شناخت و همانطور که از احادیث بر می آید مشکل بزرگ، نشناختن اوست و در پرده مستور ماندنش. او تکفیر می شود یعنی عمدا او را می پوشانند پس لازمه اینها حجت آوردن است و استدلال و استنتاج. در آیات قرآن آنچه راجع به حج و مراسم می خوانیم طواف بیت الله است یعنی آگاه شدن و آگاه ساختن از طرح کلام الهی و عرفات است به معنی شناخت ها و ذکر خدا در مشعر الحرام است. یعنی یادآوری آنچه خدا گفته در قالب نشانه ها و علامات رمزی شناخت شخصیت های حق و باطل. بدن یا بدنه و پیکره ایی که کلام خدا به م شناسانده و از اجزاء آن مهدی و دجال و غیره هستند و ذکر کردن اسماء یا مشخصات شناسایی که خدا بر شمرده است راجع به آن به شکل صواف یعنی کاملاً جدا از فرمانبری و منحرف از راستای فرمانبری دجال هست. دیگر منا است و امنیه. یعنی باید طرح را قالب و فرم و معنا داد. همانگونه که در منا دابه الارض تبیت می کند و بر عکس تبیت مردم. رابطه منا و تبیت رابطه لازم و ملزوم و مترادفی است بطوریکه امنیه با تبیت خیلی نزدیک بهم هستند از نظر لغوی. تبیت دابه الارض این است که مشخصه ایی که اسمها و معنای احادیث و آیات بیان می کند یکی یکی کنار هم بگذارد و بگوید طرح و حقیقت این است و تبیت مردم هم اینگونه است که کاملاً مشرکانه و عبد جبت و فاجرانه می گویند این اتفاقات افتاده است و اینها هم در حال وقوع است و سرنوشت و قدر جادویی می گوید این دسته زیبا هستند و دیگران معیوب و این حرفهای تو برای ما ارزشی ندارد.

پس مطمئن می شود که مانند سایر احکام، **حج** هم معنی متفاوتی دارد و به معنای استدلال و تبادل نظر و حجت آوردن برای استنتاج حقیقت است. و جالب است که در تفسیر المیزان هم می بیند که نویسنده گفته است احکام دینی ما با اسم کلمه حکم همخوانی ندارد و می گوید عجا و بازهم عجا که اسم و صفت اسمی حکم با خود حکم همخوانی نداشته باشد. در مورد حج در سوره قصص کاملاً مشخص می شود که منظور از کله حج آن اعمال موسوم به حج نیست و منظور از "تاجر نی ثمانی حجج" اجر و نصیب بردن از تبادل نظر و استدلالات و برهان های ارزش گذار برای استنتاج حقیقت در مقابل مزد و اجری که نصیب خودش میشود است

زکات - از تمیزی و پاکیزگی و خوش منظری و رشد و اصلاح علمی است. کلمه ایی که نظری به مال ندارد. منظور از ایتاء زکات که عموماً بعد از اقامه صلوات است نشان می دهد این دو بهم وابسته اند. معمولاً وقتی راست و میزان سازی شناخت و حقیقت انجام شد پلیدی شیطان هم باید برود چون جایی برای آن نیست و دین از آن خدا و پاکیزه می شود و ساحت پاک خداوندی از آلودگیهای مشته بودگی دجال به خدا پاک می ماند. این در مورد پاکی و پاکیزگی ولی در مورد خوش منظری و رشد علمی و مفهومی کلام خدا هم وقتی صلوات پیا داشته شد و همه چیز در قالب تنظیم و میزان شدگی قرار گرفت از اعوجاجات و نامفهومیهایی که ناشی از برداشت غلط ما بوده پاک میشود و همه چیز هماهنگ و خردمندانه و سرتا سر خوش منظر و درخشنده می شود.

صدقات - چندان ربطی به اندکی مال ناچیز ندارد. صدقات به معنی چیزهایی که در ساختار

زندگی و فردی و جمعی مخصوصاً مهدی "راست و درست" است.

قرض الحسنه - به معنای قرض دادن زیبایی خود به خدا بطور موقت تا زمانی که دجال و

قانونش و قانون زیبایی دروغینش بهم بخورد . این قرض است و خداوند زیبایی شما را برمی گرداند افزونتر . ولی چون مبارزه با دجال شرطش این است که از بعضی چیزها بگذری که برایت زیبا بوده یا وضعیت و چگونگی مبارزه با دجال این است که زیبایی ات مخدوش می شود باید قرض بدهی به خدا و هیچکس قابل اعتمادتر از خدا برای برگرداندن قرض نیست .

نفس - یعنی رای و نظر مربوط به فرد . در فرایندی برای هر کس در شرایطی و طرحهایی رای و

نظری راجع به افراد وجود دارد که آنها خیلی به آن اهمیت می دهند چون اکثریت مردم زمین مشرک شده اند و گویی اهمیت این نفس یا رای و نظر راجع به آنها برایشان طوری است که گویی رای و نظر خداوند (اعوذ بالله) راجع به آنهاست .

اذن - جوان هدایت شده متوجه میشود که کلمه اذان و اذن همیشه گوش نمی تواند باشد . مثلاً وقتی

خداوند در آیه 61 سوره توبه می فرماید : **وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذِنُ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ اذن**

این می تواند جمع اذن به معنی اجازه ها باشد . چون عده ایی فکر می کنند او اجازه عمل بر علیه آنهاست در صورتی که چنین شود و چنان در مسیر سرنوشت جادویی اجازه ایی میشود بر علیه آنها مثلاً مهدی موعود بودنش اگر ثابت شود اجازه ایی می شود بر علیه آنها یا چیزهای دیگر پس نباید معنا کرد او گوش است . چون معنی ندارد . یا معنی خیلی کم محتوایی بتوان به آن چسباند . و بیشتر موارد اذن در قرآن به معنی آگاهی و اعلان و دانا شدن است و اکثر موارد باذن الله معنی اش به اعلان و آگاهی دادن خدا است و در مورد دجال است . مثلاً در سوره بقره در مورد جادوگری و هاروت و ماروت وقتی می خوانیم به ضرر کسی انجام ندادند بجز باذن الله یعنی هر چه ضرر و زیان به افرادی درست کردند فقط برای اعلان و آگاهی ساختن اینکه دجال خداست می بود . یا در سوره نجم وقتی می خوانیم چه بسا از افرادی که

فرمان قوام یافت واسطه گری اشان و اعمالی انجام دادن موثر واقع نمیشود جز اینکه آگاهی و اعلانی به خدایی دجال باشد . در مورد آذان هم میتوان جمع اذن به معنای داناشدنھا دانست مثلاً سوره کهف که گفته میشود اصحاب کهف و رقیم که خود رقیم به معنای نوشته و سند و مستندات است وقتی می خوانیم : فَضَرَبْنَا عَلٰی اَآذَانِهِمْ فِی الْكَهْفِ سِنِّینَ عَدَدًا (11) با توجه به سنین که جمع سنّ به معنای تصویر و مطلب فرم یافته است و عددا به معنی دانستن و برشمردن و به حساب آوردن و دانستن است ، پس میشود گفت به آگاهی آنها رساندیم مطالب و تصاویری که فرم گرفت در دانسن و فهمیدن آنها . مثلاً شیطان که می گوید به آنها فرمان می دهم تا بیرند و بکنند اذان انعام را . یعنی شیطان دستور می دهد به مردمش تا اعلانات و آگاهیهای که بعضی تابلوها شناختی را می دهد برکنند و بیرند . مثلاً با انجام نشدن بعضی کارها که اگر انجام می شد مرتب داشت حقیقتی را اعلان می کرد و آذان می گفت مخصوصاً در رابطه با قرآن و مطالب کلام الهی .

عمر - عمره - عمران - جوان هدایت یافته می بیند که در سوره حج کلمه "ارذل العمر"

معنای مناسبی نمی یابد اگر "عمر" را به معنای طول زندگی فرض کنیم . چون رذل به معنای پستی که از خبائث ذات بشری باشد می گویند نه مثل دنیا که پستی آن معنای بی ارزشی می دهد . و بنا بر سیاق آیه در میابد که "عمر" در اینجا معنی "اندازه و تعمیر و آباد کردن" می دهد "آباد کردن و درست کردن" رذیلانه . "عمره" هم معنی "اندازه کردن و تعمیر و درست کردن" است چه کتاب خدا و طرح طراحی شده کلام خدا باشد چه اندازه و درست و آباد کردن تقدیر دنیایی . عمران هم که اسمش روی خودش هست .

اسلحه - اسلحه مهدی موعود و مومنان همراهش کتاب قرآن و حدیث و کلام عمران شده خداست .

دجال هم خیلی از آن می ترسد .

حذر - آنچه که باعث می شود از نشانه های تقدیر دنیوی که دجال و پیروانش از دست اندازی به مهدی و مومنان حذر کنند حذر آنها نامیده شده است .

واقعہ ، مواقع - طبق سیاق آیه های سوره واقعہ که سخن از سخنچینی قالبها و سربلند و خوار شدن است ، واقعہ در اینجا معنای بدگویی و سخنچینی می دهد . و چون در همین سوره از همین

ریشه مواقع را داریم در "**مواقع النجوم**" آن هم به معنای بدگویی های راجع به افراد سنگین وزن تاریخ و جامعه بشری است که خداوند می فرماید من به آن قسم نمی خورم {شیطان است که به درستی آن قسم می خورد} و می فرماید اگر بدانید آن قسم بزرگی است .

رکب - در تمام موارد یعنی پشت هم چیدن و پشت هم سوار کردن (پشت هم چیدن نشانه ها) . بعضی نشانه های الهی را پشت هم می چینند مثل ارکبو بسم الله در سوره هود و مومنان هم در رکاب آنها حرکت می کنند بعضی نشانه های تقدیر دنیوی قدر دجال را پشت هم می چینند .

کسف - کلا به حالتی حسی و روحی که ناگهان انسان را بپوشاند مثل دلسردی و یاس و نومیدی یا خشم و اضطراب گفته می شود . کسوف و انکساف هم به معنای پوشیده شدن در نشانه هایی .

خسف - به حالت در خود فرو گرفتن و پوشاندن گفته می شود و ذلیل کردن که در اثر در خود فرو گرفتن نشانه های الهی کافران را می گویند و در خود فرو بردن نشانه های تقدیر دنیوی قدر دجال بعضی مردم را هم می گویند .

بنین- بنان- مومن هدایت یافته وقتی به در سوره صافات به این جمله بر می خورد که خداوند

می فرماید آیا برای شما پسران و برای او دختران؟ می بیند این جمله در شأن کبریایی خداوند نباید منتسب کرد و بنین و بنات معنی دیگری می دهد. بنین از ریشه بن است به معنای بوی خوش و تاحدودی بوی ناخوش. این بو با مشام جان حس میشود و از جانب دجال است و آنها آن را به خدا نسبت می دهند که در باره آنها بر جانشان ساطع شده است و صفتی نکو را برای آنها در نظر می آورد. بنان هم همینگونه است نه به معنی بند انگشت.. این بو بیشتر جریان حس و فهم است. و از طرفی گاهی در این بوها حالت

ملامتگری نسبت به چیزی در مورد آنها است که **بنات** گفته می شود و می گویند خداوند با این حس و بو فلانی را به چیزی عیناک، بوی ملامت گرانه بر جانشان ساطع می کند.

ریح- به معنی نسیم و باد و وزش تا حس و فهم و بویی که بر جان می وزد. مثلاً در قرآن وقتی

خداوند می فرماید: سلیمان را ریحی بود که حس و بو دادن آن شهرتی می داد و عملی شدنش هم شهرتی می داد منظور همان حس و بو و فهم است که منشاء آن اندیشه و حس و فهم سلیمان یا همان مهدی است. به مبدح البطن بودن مهدی که خوب نظر کنیم می فهمیم منظور فاش و ساطع شدن حس و فهم از مهدی به جهان است و همان ریح سلیمان است. اما این ریح از حیثی که اصاب یعنی تیر را برای افرادی به هدف می زد و صواب بود حالت **رخاء** و نرم و نازک و لطفی خاص داشت.

صرح- در قرآن، منظور کاخ نیست. منظور چیز واضح و روشن و بی پرده و صریح است. مثلاً

آنجا که فرعون به فرد شیفته ای اشاره می کند که برای من صراحی بساز که من بعنوان رب موسی (مهدی) به رتق و فتق و نظارت و سرپرستی مشغول شوم منظور از ساختن صرخ فراهم آوردن نشانه

های اساسی و عملی کردن آنها که بطور واضح و صریحی نشان دهد من خدا هستم (رب موسی نه رب شما که معلوم است رب بعضی از شما ها خدای یگانه نیست).

قواریر - از قار و قاره - هر چند معنای شیشه می دهد ولی در قرآن منظور چیزی های اثبات و

روشن شده که اقرار بر چیزی دارد می باشد. مثلاً در سوره انسان قواریر من فضبه یا شیشه های از نقره معنا ندارد ولی چیزهای اقرار دارنده بر چیزی که فقط بخاطر گشایش و گره گشایی از خودشان را اندازه و درست کرده اند اندازه کردند. یا در سوره نمل وقتی در مورد کتاب کریم بسم الله الرحمن الرحیم از او خواسته میشود که به صرح یا گفتگوی صریح و بی پرده وارد شود می بیند که اینهایی که از قبل هم سلیمان یا همان مهدی به او می نوشاند قواریر یا چیزهای ثابت و روشنی اقرار آور بوده که دجال مرتب می مالانده و از حق بودن می انداخته. ساقی که مهدی بود و جام حکمت می نوشاند یعنی ساق او حکمت بود و ساقی که دجال بود و ساق یا نوش او، خراب کردن حکمت مهدی بود.

برد - کلا در قرآن معنایش سرد و خنکی منظور نیست بلکه اثبات حق است.

همانطور که حدیث از پیامبر می گوید که در قرآن کلام غیر عربی وجود ندارد بعضی از کلماتی که مترجمین سابق بدون معنی عربی فرض کرده بودند و فقط بعنوان اسم بدون معنی ذاتی کلمه می انگاشتند هر کدام معنی عربی خودش را دارد. از وزن فاعلوت که حاکی از شدت چیزی است به کلمات

طاغوت و جالوت و هاروت و ماروت بر می خورد و می فهمد که همانگونه

که طاغوت به معنای شدت طغیان است **جالوت** هم به معنای جلوه و شکوه بیش از حد است.

هاروت و ماروت در وضعیت گزاف چرت و پرت گویی بعنوان **هاروت** و صیقلی و تابان

و رخشان کردن آنها بعنوان حقیقت است یا **ماروت** تا به شکل کاملاً فرم یافته و قوام کامل در دو تصویر یا ملکین در آید .

هدهد - حالت خوش آمدگویی و رفق را می رساند . در سوره نمل که سلیمان (مهدی) می گوید

هدهد را نمی بینم ، منظورش این است که اگر اساس دیدگاه شما بر فال و سرنوشت و طیر طبق نشانه ها و رفتار من است پس حال که من اینگونه رفتاری را در پیش گرفتم برای یافتن فال و سرنوشت مربوطه (آنهم بخاطر شما) چرا خبری از هدهد یا رفق و خوش آمدگویی و نشان دادن حالت خوب نیست ؟ . و اصلاً منظور ، پرنده ایی به اسم هدهد نیست .

طیر - در تمام قرآن و حدیث ، منظور از طیر ، پرنده نیست . بلکه فال و سرنوشت است . بدفالی و

بدشگونی بیشترین قسمت را تشکیل می دهد در معنی طیر و فال و سرنوشت بطور کلی هم در بعضی موارد . حدیث که می گوید خلقت دابه الارض (مهدی) طیر است و مختلف الالوان و مردم در مورد او حیران هستند هم به کلی برای اثبات ، کافی است . خداوند می فرماید وضعیت مشرکان اینگونه است که طیر می قاپدشان و یا ریح آنها را به مکان دوری می برد ، منظور این است که کسانی که آنقدر دجال برایشان بزرگ است و به قدر او معتقدند که او را شریک خدا قرار داده اند وقتی کلام خدا را از زبان مهدی می شنوند بدفالی آنها را می قاپد و حس و بوی بد آنها را از دریافت حقیقت دور می کند . و جای جای قرآن هم گفتار کافران و مشرکان این است که ما به شما فال بد می زنیم و پیامبری تو برایمان بدشگونی می آورد .

بکی - یکی از معنای بکی علاوه بر گریه ، سرائیدن است . سرائیدن کسی . سرائیدن برای کسی .

اینکه در سوره دخان گفته بشود سماء و ارض برای آنها گریه نکرد معنایی ندارد . بلکه معنی منطقی آن

این است که دیگر طرح شناسه دار (که آنها را می سرائید) و نشانه های خوشایندی که آنها را سزاوار خیر می کرد (برای آنها می سرائید) دیگر برای آنها نسرائید.

خیل و خیال - هیچ آیه قرآن منظور از خیل، اسب نیست. شیطان هم اسب و اسب سواری ندارد.

بلکه عملکرد او بر خیال و گمان و تهمت است و اذهان را در چنبره خیالات و گمانها اسیر گرفتن است.

رَجُل - بعض از لغتنامه ها مشاء به نیم یا راه رونده طبق سخنچینیها معنی کرده اند که خیلی هم

بجاست و هماهنگ با خیل و گمان و تهمت است. یعنی شیطان ر دنیا هر چه می شناسد غیبت و سخنچینی است و دنبال آن می رود. لئانسان ما سعی.

صوت - در قرآن معنی آوازه می دهد آوازه نیک یا آوازه بد. چون امر محشر جهانی است خوب

شمردن یک یا بد شمردنش توسط حس و درک شیطان به شکل آوازه نیک و آوازه بد در می آید. از اینجهت است که خداوند از خطوط اساسی دیگر عملکرد شیطان، بند و اسیر ساختن مردم در آوازه خوب

و بدی که برایشان درست می کند می داند و می فرماید اجلبهم **بصوتک** و..

عظام - از بزرگی میاید ولی همانطور به چیز بسیار بدی می گوئیم کبیره یا سنگین یا خیلی بزرگ

، عظام در آیاتی که می گویند وقتی مریم و عظام شدیم همانطور که استعظم معنی تقبیح کرد و زشت شمرد می دهد عظام شدن هم معنی زشت شدن می دهد (مثلا بر اثر منتسب شدن به چیز بزرگی).

جلب - یکی از خطوط اصلی شیطان برای منحرف ساختن از حکمت مهدی جلب آنها یعنی گرفتار کردن

آنها و جذب و بازداشتشان در نکاتی که رنگ بدشگونی دارد و یا کشاندن به حاشیه های انحرافی دیگر و بر هم زدن تمرکز فهم مردم است. جلب اثری فوق العاده دارد و با نیروی خاص شیطان موثر می شود. آن

مواردی که توجه و روح و اراده مردم جلب میشود را میتوان **جلیاب** نامید . بطوریکه خداوند برای

شناخت بهتر حکمت مهدی و معرفی و شناساندن بهتر بدون اذیت شدن از موارد جلب کننده ، می فرماید

جلایب را بی ارزش و پست کنید و به اصطلاح آنها را زیر پا بگذارید یا اهمیت آنها را پایین

آوردید در ذهن خود وقتی همه چیز را فهمیدید آنوقت می فهمید اینها جلاَبهای بیموردی بوده اند ولی اگر به آنها اهمیت بدهید و پایینشان نیاورید با اذیت شدن ، چیزی از کلام خدا هم نمی فهمید.

جوان مومن متوجه میشود که کلمه **ماء** در قرآن می تواند معنی دیگری داشته باشد وقتی در آیاتی مثل

آیا به شما ماء فرات ننوشانیدیم ؟ یا به شما ماء می نوشانیم و شما نگاهدارنده و ذخیره کننده آن نیستید و... ولی وقتی در سوره جن بر می خورد به آیه : اگر استقامت ورزند به آنها ماء خوشگوار می نوشانیم بر می خورد مطمئن می شود که منظور از ماء ، همان آب نوشیدنی نیست . در خود کلمه که بررسی می کند می بیند کلمه ماهیت که از ریشه ماء است در حقیقت مائیت است . و منظور از ماء عصاره و جوهر و ماهیت هر مطلبی است بدون توجه به کلمه و گویشی که بیان می شود . مثلاً در رابطه با ندای سماوی معرفی کننده مهدی ندایی به مردم می رسد که او مهدی برگزیده خداست و همه ملتها به زبان و گویش خود آن را می فهمند . پس این یک جوهر و ماهیت یا به قولی آب مطلب است که به آنها می رسد و این از امر خداوند است که در سیستم حشر جن و انس با مهدی همه به زبان خود، قرآن را از مهدی می فهمند و در حقیقت آنها جوهر و آب مطلب قرآنی را می فهمند که میشود به شکل گویش خود فهمیدن . پس همراه دجال ماء است و مهدی ماء معین برایشان میآورد و همه اینها بخاطر امر خداوند و از خصوصیات محشر است . به همین جهت خداوند میفرماید آیا جوهر و آب کلامان را به شما مردم ننوشانیم (با فعالیت و خواندن قرآن توسط مهدی) یا اگر استقامت کنند آنوقت جوهر و عصاره معنا و آب کلامان برای آنها خوشگوار میشود و مفهوماتی که در قرآن خواندن مهدی برایشان حاصل میشود به دلشان می نشیند چون

نتیجه استقامتشان ه تائیدات الهی است و نزدیک شدن به موفقیت جاودانه را خواهند چشید. و اما دجال نه تنها ماء خود را اعذب می کند یعنی خوشگوار می کند که آنرا آمیخته با سکر و گاه شراب هیم می کند. ولی خداوند در جواب پیروان مهدی که خواهان این هستند که حسی آسمانی که دارای حس و جلوه ایی

باشد که دل را مایل کند یعنی **مائده** یا دل مایل کن برایشان استوار سازد ولی خداوند می فرماید کلام

من با هیچ حس خوش آیند ساز و گوارا سازی همراه نخواهد شد. و این مائده که اولاً خوراکی معنا نمی دهد اگر هم بشود معنای سفره یا میز معنا بشود باز باید گفت مائده به معنای دل مایل ساز می باشد.

جوان مومن متوجه می شود که گویی این سیستم قدر جادویی چیزی به آنها داده است که اکثر مردم با

آزمندی دنبال آن حس زیبای چشیده شده هستند گویی این حس زیبا " **انعام و احسانی** " از

آسمانهاست که در عربی به آن **ایدی** گفته میشود. و آنچه در قرآن از یدی وید گفته شده اشاره به

همین احسان و انعام دارد. مثلاً " آنچه کسب کرد و فراهم آورد انعام و احسان مردم ". " آنچه تقدم یافت

انعام و احسانشان : و اما میبیند که او وقتی به تحقیق خود در حالیکه بری و بیزار از این محیط شرک آلود روی آورده است کم کم خداوند به او اشاره می کند و تا آنجا که به او رسالت پیام رساندن به مردم و جانشین همه پیامبران و تمام احسانی که در ستودگی مهدی موعود و برگزیدگی خداست شامل حال او شده و این انعام و احسان خداوند به اوست. پس او هم دارای ید و ایدی است با این تفاوت که از جانب خداوند

یکتاست. و جوان مهدی زود متوجه می شود که چون مردم حس زیبای قدر جادویی که از طرف دجال یا همان شیطان است با تمام وجود و جان و روح خود لمس می کنند این ایدی برایشان ارجحیت دارد و چون کلمه " بین " به معنی ارجح و برتر است پس در حقیقت، حس زیبا از دجال یا شیطان

برایشان " **بین ایدی** " است. " **بین ایدی** " برای مهدی آن انعام و اکرامی است که قرآن

به او داده است. و می بیند که مردمانی از چیزی که از قرآن مکشوف میشود شادمان میشوند نه برای

خداست بلکه بخاطر انعام و احسانی است که در سیستم قدر جادویی بخاطر نوعی وابستگی آنها به آنها می شود است و اصلاً احترامی برای مهدی هم قائل نیستند آنطور که خداوند می فرماید می خواهند غنیمت جمع کنند ولی انگار بین شما دوستی نبوده است یعنی دوستی و عشق مهدی کجا رفت؟! و می بیند کلمه بین ایدی را که بعنوان جلو رو معنی کرده اند لا اقل در مورد چیزهایی مثل کتاب انجیل و قرآن نمی تواند منطبق باشد.

می بیند کلمه **قلب** در اکثر موارد در قرآن به معنای دروغ و وارونگی مطرح است. طَبَعَ عَلٰی قُلُوبِهِمْ یعنی مهر زد بر دروغهایی که به آن وابسته اند. قلوب قاسیه یعنی دروغهایی که سفت و محکم شده اند.

رجل به معنای جلو زدن از دیگری و تقدم یافتن و پیشی گرفتن است. و این معنا در تمام قرآن صدق می کند. پای خود را بر زمین زدن نیست که زینت را ظاهر سازد. بلکه تقدم و پیشی گرفتن خود را اعمال کردن بر اساس نشانه های خوش منظر است که زینت خود را ظاهر سازند. حدیث که می گوید به خانه ات بچسب و پایت را نجنبان غلط است بلکه به طرح طراحی شده (طرحی که قرآن برای ترمیم کرده) بچسب و جلو زدن و پیشی گرفتن از دیگران را اعمال نکن منظور است.

جوان مومن هدایت یافته می بیند که بسیاری از مفاهیم و تجسماتی که قبلاً از ذهنش ساطع شده یا دجال ساخته را می خواهند عین و مثل آن بسازند یا اگر در رفتاری یا اتفاقی شبیه آن ایجاد شد سروصدا را می اندازند که فلان چیز به حقیقت پیوست. اینگونه شبیه شعر هم قافیه گفتن دو شاعر در یک زمان یا هم

قافیه شدن شعر دو شاعر در یک زمان است که به آن **"توارد"** می گویند. دجال هم مرتب بر طبل

توارد می کوبد و سعی دارد همه اتفاقات یا رفتارهای او را هم قافیه و همانند تجسمات قبلی که در ذهن مردم بوده نشان بدهد. گویی مردم مثل این اتفاقات را قبلاً در خیال خود دیده باشند و بعد داستانسازی سرنوشت های خیالی را بکند (سمرا و سامری). خداوند در سوره هود در باره او بعنوان فرعون می

فرماید: **يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ** (98) پیش می اندازد پباداری اش را در دوره استوار و محکم سازی و نشان و رای را برای آنها هم قافیه سازی و همسان سازی می نماید و زشت ورد هم قافیه شده ایی .

یا در مورد محیط چرکین و عبوس هم خداوند می فرماید: **وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا** (71) و از شما کسی نیست جز اینکه هم قافیگی برایش می سازد برای پرورشی که بر اساس توست چیز حتمی گذرانیده شده ایی است (از طرف دجال که همه قافیه های جهنم را بسازند بعد هم بیفتند در آن ولی خداوند بزرگ مومنان را نجات می دهد در حقیقت چاه مکن بهر کسی اول خودت بعد کسی). جوان مومن متوجه میشود که خلقت آدم از طین است با سایر موارد مثل حمئه مسنون و صلصال بهم نمیخورد بعد از بررسیها در لغتنامه با توجه به کلمه طی و طیان که با وجود اشتیاق گرسنگی را بر خود

هموار کردن و **طین** حال چه به صورت جمع طی یا از طیان **بعنوان تحمل با وجود برانگیختگی**

و **اشتیاق است** که تنها در این صورت است که در این مشاجره می توان آدم یا اصلاح و صلح و بهبودی و آشتی را برقرار ساخت .

یوم - می توان آنرا روز یا دوره و زمان دانست ولی در بعضی آیات کلام از روال علم خارج میشود

مثلا اینکه خداوند زمین را در دو روز آفرید . البته اگر از مصدر ایماء کلمه اوم را در نظر بگیریم که دلالت بر ایماء و اشاره دارد و به مانند کلماتی که حرف یاء به آن اضافه میشود به شکل اسم یا فعل در میاید مانند یزید از زید و یحیوم از محموم و غیره کلمه یوم به معنای ایماء و اشاره هماهنگ یا چیزی که دارای ایماء بر چیزهایی بطور هماهنگ دارد معنایی منطقی به همین آیات می دهد . مثلا خدا ارض را در یومین آفرید معنا پیدا می کند به خدا نشانه های تامل انگیز که دور هم که جمع میشوند سزاوار بنظر می آیند را در دو نمایه ایماء هماهنگ آفرید . در نمای ایماء اول و نمای ایماء آخر . نمای ایماء اول همه کتب آسمانی قبل از مهدی است که ظاهر آن ایماء دارد بر خدا یکی است و داستان پیامبران و هر پیامبر هم

مشخصات خودش و ایماء دارد بر پاداش و مجازات و بهشت و جهنم و کارهای نیک پاداش بهشت دارد و کارهای بد و ظلم و پرستیدن الهه های دیگر کیفر جهنم دارد و غیره .. همه به اندازه کافی ایماء دارد که انسان راه نیک را در پیش بگیرد ولی همه کتب دارای اشکالات فراوان در جزئیات هستند و یا به قول خداوند ، اعوجاج دارند که در اینجا لازم به ذکر نیست و خیلی مطلب زیاد و سنگین است . فقط تمام کتب مثل این است که توسط انسانی قدیمی که نمی دانسته زمین کروی است و از چگونگی آسمان و اجرام و غیره اطلاع نداشته است نوشته شده . مثلاً در قرآن رسیدن به مطلع الشمس . یک ایماء هماهنگ هم فقط در قرآن مهدی دیده میشود که همین هماهنگی در ایماء باعث میشود قرآن خودش استوار شود همانگونه که حدیث می گوید قرآن بر می گردد به آنگونه که استوار میشود به شکل نو . در حقیقت قرآن مهدی یوم الآخر است . همین کلمه یوم الآخر خودش یک نکته ایی است که نمی توان غیر از این توضیحی برایش داد وقتی خداوند مومن را کسی می داند که به یوم الآخر اعتقاد داشته باشد . این اگر معنی کنیم روز آخر چه مزیتی دارد اعتقاد روز آخر . روز آخر چیست ؟ روز آخر که نمی تواند قیامت باشد چون آخرین روز است و فردای آن قیامت است و جدای آن در سوره هود هم یک آیه دلالت دارد بر از بین رفتن زمین و آسمانها و وجود داشتن آنها بعد از قیامت . پس روز آخر چیست ؟ بطور کلی میتوان گفت ظاهر قرآن و سایر کتب آسمانی یوم الاول که ایمائی ظاهری و ساده دارد ولی دارای اعوجاجاتی هم هست و کنه آن یوم الآخر است که ایمائی متفاوت دارد و اساسی و بی نقص است . در سوره بقره بعد از اینکه فرمان تغییر رویکرد بخاطر سخت آمدن و ملتهب شدن جانشانست آیه 202 می گوید مشکلی نیست که فرد هر یک از یومین را به تاخیر اندازد و یا تقدم دارد . اینجا منظور از دو یوم چیز دیگری است . اگر در زندگی دنیایی که اساس قدر دجال هم هست نشانه هایی جمع آید که همه هماهنگ ایماء داشته باشند که دروغهایی که در میان آنها دجال بعنوان خدا شناخته شده همه باطل و دروغ است و مهدی و بعضی مومنین که تهمت خورده اند همه پاک و عاری از آلودگی هستند این یک یوم نیک و مورد پسند اهل حق است . یوم دیگر همه نشانه هایی از قرآن و حدیث ایماء دارند که این موجود نامرئی همان دجال یا شیطان است و خداوند همه چیز را بیان کرده و قدر دجال باطل است و از همه مهمتر اثبات وجود خداوند بطور یقینی است و

دستوراتش برای مقابله با شیطان یا عبارتی یوم الله. و خداوند به مصلحت خود فرد می گذارد که زودتر به یوم دنیایی بپردازد یا زودتر به یوم قرآن و بطور کلی یوم الله. و در اینجا می بینیم که روز خدا معنی ندارد ولی مفاهیم هماهنگ اشعار دارنده بر حقیقت در قرآن جدید مهدی بعنوان یوم الله معنا دارد. باید بدانیم که ذکر خدا در روزهای دانسته شده چندان منطقی نیست و در همه روزها باید ذکر خدا را انجام داد پس ایام معدوده را اگر مجموعه مفاهیم دانسته شده و بر شمرده شده توسط مهدی که اشعار دارنده بطور بسیار هماهنگ بر واقعیت محیط است را در نظر بگیریم معنایی منطقی و جامع حاصل می شود. آنجا که می گویند نار ما را در بر نمی گیرد جز ایام معدوده اگر ترجمه شود آتش ما را لمس نمی کند جز روزهایی معدود باز معنی منطقی ندارد. ولی اگر اینطور ترجمه کنیم که رای و حکم، جز در نمایه های هماهنگ ایمانی که دانسته شده هستند شامل حال ما نمی شود و احتمالا نمایه هماهنگ ایمانی که مهدی بعنوان برگزیده خدا شناخته می شود یکی از موارد مفاهیم دارای ایماء هماهنگ است که آنها می دانند رای و حکم آنها را در بر می گیرد بهمین جهت مهدی را طرد می کنند. (البته جوان مهدی می داند که حتی اگر گفته شود یوم فقط معنی روز می دهد تاثیری بر صحت کتاب او نمی گذارد و این فقط نفرت و با معنی تر است و زبان دانان باید با دقت بررسی کنند تا برایشان ثابت شود که این برداشت صحیح است)

قیامت: هم سرپرستی می توان گفت که دو نوع سرپرستی داریم. یکنوع یوم القیامت هست که نمایه

هماهنگی از مفاهیم می گوید خداوند سرپرستی و ولایت را بر عهده دارد و در این نمایه ایمانی هماهنگ، سرپرستی، خداوند دستورات و امر خود را ارائه می دهد برای قایم و استوار ساختن امر مردمان امری که بسیار سست و قانون آن توسط دجال نوشته شده و بدوت ارادت ابی به ناکجا آباد برده میشوند. و قرآن و تمام احکامش مفهومات هماهنگ برای استوار ساختن امر مردم توسط خودشان است و این می تواند تا جایی پیش رود که گفته میشود یوم یقوم الناس لله رب العالمین. یوم القیامه دجالی هم وقتی است که دجال رودروایستی را کاملاً کنار گذاشته و نشانه های خدایی خود و اینکه او سرپرست مردم است کاملاً

محکم و استوار میسازد و در این یوم القیامه دجال کارهایی را می کند که قبلا نمی کرده و ملایم بوده و پس در کلام خدا اینکه کدام یوم القیامه منظور نظر است باید به زمینه مطلب توجه داشت.

قوم - علاوه بر مردم و وابستگان و دشمنان فرد بیشترین موارد قوم در قرآن به معنای بیای داشتن و

بیای داری است .

بشر و بشر را در قرآن در بسیاری موارد بعنوان به اتکا به خود بیا آوردن معنی می دهد .

حنیف - به معنای کج و مایل . چنان در امارت دجال همه مردم جهان بینی و برداشت و اعمال خود را

در راستای قدر و حمیم دجال میزان می کنند که فردی مثل مهدی که از این راستا منحرف و کج است و حقیقت را همانگونه که هست می بیند و می گوید کج یا حنیف است و از مشرکان نیست .

طعام - ادب و فرمول خاص را گویند . دو طعام در این دوره مطرح است یکی طعام دجال است ادب و

فرمول خاصی دارد سرنوشتی که تعیین می کند . روزهای هفته یک معنی خاصی دارد ماهها مثل هم نیست و هر کدام شگون خاصی دارد و اتفاقات خاص باید در ماه و روز خاص خودش را انتظار داشت . صحبت نباید کرد در سکوت و پرده پوشی باید منتظر عملی شدن خیالها نشست وقتی پند خیال عملی شده دیگر جایی برای خیالات از دسته متفاوت نیست همه علائم در سکوت باید دست بدست هم بدهد تا قسمتی از سرنوشتی ساخته شود خلاصه راه و روش و لئمی دارد . این طعام دجال بود . اما طعام مهدی فقط ادب خاص او در ترجمه قرآن است که منتهی به قرآن جدیدش میشود و چون در این طعام و ادب خاص ترجمه قرآنش شیطان برآستی در ارض بوضوح دیده میشود (همانطور که نوستر آداموس می گوید شیطان حقیقتا در ارض دیده می شود و می گوید هیچ اورنگی به این هولناکی نیست) پس طعام او طعام مسکین است

یعنی طعام خوار یا طعامی که فرد حس می کند خوار میشود اگر آنرا بپذیرد . و این طعام ساکن می ماند و رواج نمی یابد.

جوان مهدی متوجه امر ناخوشایندی میشود . تجسمات و نقش ها و پرده های رنگارنگی چه از اندیشه او چه بنین و بنات دجال چه رواق دجال بوجود آمده مثل صفحات یک کتاب مجازی که در آن قدر و اندازه آنها توسط دجال تعیین شده و بسیار جذبات می کند تا مهدی صحبتی می کند نگاه آنها متوجه یکی از این صفحات می شود که دروغهای دجال با آن مخلوط است پر از مطالب سست و واهی است که از اندیشه او وقتی هدایت نیافته بود هست رنگهای دروغ و راست مطالب دروغ و راست مطلب راست چسبیده به یک موضوع مبتذل و غیره . ولی دارای تنفیذ و رواق نافذ زشت یا زیبای دجال است . به مانند این است که هر چند نگاهشان به اوست که دارد صحبت می کند ولی در حقیقت با تمام توجه با گوشه چشم به صفحه خاصی در آن کتاب مجازی نظر دوخته اند و شباهت بین صحبت کنونی مهدی و مطلبی در کتاب مجازی نظر آنها را جلب می کند . لحیم یعنی همانند و مثل . لحم را میتوان همانندی نامید . اما با گوشه چشم نگاه کردن خزر و مردی که با گوشه چشم نگاه می کند خزیر می گویند . خزیر را که نون ساکن گرفته

میتوان گوشه چشمی نگاه کردن فرض کرد و **لحم خزیر** یعنی همانندی (یا بهم جوش دادن) با

نگاه گوشه چشمی و با توجه به تجسمی که در بین خواب و بیداری برایش پیش آمده بود که مردی را که صورت خوک داشت و شبیه خرگوش هم بود در کنار رختخواب او ایستاده بود و با گوشه چشم به او نگاه می کرد مطمئن شد منظور از لحم خزیر که خداوند ممنوع کرده چسباندن و جوش دادن مطالب کتاب مجازی یا شباهت ساختن مطالب کتاب مجازی با سخن و رفتار کنونی مهدی میباشد. شباهت ساختن با نگاه گوشه چشم ممنوع. یا جوش دادن با نگاه گوشه چشم ممنوع. چون باعث میشوند ذهن منحرف شود به راست و دروغها و کج و سستها و مطالب بی اساس که به آنها چسبیده چون کتاب مجازی پر از حرف بیربط است .

از طرفی اکثر مردم چندان نظرشان به اصل کتاب و منظور خدا نیست بیشتر دنبال ستوده شدن خود

هستند و کلاً حالت جدی از آنها رفته و حالت ملنگی و بی قیدی یافته اند به این حالت **مته** یا **مته**

می گویند که خدا حرام کرده است .

دم که در حقیقت همان دم است هر چند بعضی می گویند از دمو است. به معنای رنگ زیبایی و زشتی است

. یک چشم دجال هم که ممسوحه بالدم است در حقیقت مسح به زشتی و زیبایی است یعنی بیشتر رنگ زشتی

و زیبایی را می نمایاند. دقت کنید که مسح به خون واقعی معناست و مسح به رنگ زشتی و زیبایی معنا

دار است . پس خداوند این رنگهای زشتی و زیبایی را ممنوع کرده چون نمی تواند حقیقت را برساند.

"اهله به لغیر الله" یعنی حس مبارک و مرحبا داده شده به افراد نسبت به چیزی تا با عملی

ساختن آن چیز طوری به مردم القا شود که مردم خیال کنند دجال ، همان خدای یگانه است . در حقیقت معنی

اش این است " آنچه به آن آفرین و مرحبا و مبارکی داده شود برای تغییر دادن الله " یعنی دجال

خیلی از چیزها را برای افرادی مبارک کرده و آن افراد هم برای حس خوب آن و مبارکی

برای خودشان آن چیزها را میسازند و مجموعه این چیزهای ساخته شده فضایی را میسازد که مردم فکر می کنند این حمیم ها از خداست در نتیجه دجال ، خدایی می کند.

عین – به معنای برگزیده و بهتر و مهتر . قرآن جدید مهدی عین است . خودش هم عین

است یعنی برگزیده و سروری که خدا معرفی می کند . ولی کسی تحویل نمی گیرد کتابش را می خواهد به همه نشان دهد همه فرار می کنند کتابش قدغن میشود حال توسط شیطان یا خود مردم یا حکومت . خودش هم طرید است و شریذ یعنی طرد شده و تنها . پس آنچه از کتاب خدا

تالیف کرده و اسرار زیادی که منکشف ساخته رواج نمی یابد در جامعه و خریداری ندارد به این نارواجی

"حور" گفته میشود و به این برگزیدگی و سروری یا مهتری و برتری کتابی که ناخریدار

است **"حور عین"** گفته میشود . مکنون است و باید از پوشیدگی در آورد و احتیاج به

وقت گذاشتن دارد و همه فرار می کنند . خداوند می فرماید "زوجناهم بحورعین" یعنی رنگی از برگزیدگی بر آنها زدیم و با آنها زوج ساختیم ولی ناخریدار و نارواج است"

کتاب تالیف شده او از نظر برگزیدگی و ارزشمندی کاملاً ممتاز و نکوست که اسم **ناقه**

کلمه مناسبی برای بازنمایی ارزشمندی و نکویی آن است و اگر به بعضی ماده شترها ناقه گفته می‌شده بخاطر مشخصاتی مثل جثه آنها بوده که آنها را برجسته و ممتاز و زیبا یا ناقه

اسم می بردند چیز مثل "فرد اعلی" و کتاب او **ناقه الله** است یعنی کلام فردا علی

خداوند یا کلام برگزیده و ناب خداوند . شیطان هم وقتی مهدی کتاب را برای مردم جهان می خواند دخالت می کند "تعاطی" و بالقائات یا جریاناتی که بر مردم اثر می گذارد آنرا

عقر می کند **عقر** یعنی بی نتیجه و ضایع کردن . نمی گذارد نتیجه عادلانه و مفهوم حق

از گفتار مهدی حاصل شود و هزاران بار آنرا عقر می کند بهمین جهت است که شیطان را مارد نام نهاده اند چون نتیجه معنی کلام مهدی را می مالاند. و فردیکه برای اولین بار کلام مهدی را می شنود می بیند که ممرّد است یا قواریر ممرّد است یعنی چیزهای ثابت و واضحی که مالانده شده است.

دار – دیار – دایره -مردم مختلف مخصوصاً کسانی که توانایی یا امکانات خاصی

دارند در جهت بدست آمدن سرنوشت دلخواه خود گردانندگی هایی دارند که **دار** آنها و

موارد گردانندگی آنها **دیار** آنهاست و معنی خانه و کشور نیست . و از طریق

گردانندگیهای خود عده ایی دیگر مخصوصاً مستضعفین و مخصوصاً مهدی یا پیامبر را

تدوین می کنند که به این تدوین **اخراج** گفته میشود . پس اخراج از دیار یا دارهم یعنی

عده ایی ظالم چنان با گردانندگی خود نشانه هایی را درست کنند با انواع تزویر که بگویند

حقیقت این است و شخصیت مهدی این است و سرنوشت این است و حالا با زور شیطان و خودشان باید چنین شود . و به این **دایره** گفته میشود.

دبر و ادبار - کلا به تیراز حلقه و هدف خود گذراندن مربوط میشود . معانی دیگری هم در بعضی آیات هست مثل شومی و غیره..

کعب و کعبه - بزرگی و شرافت معنی می دهد جمع آن کواعب.

عجل - هر چند گوساله بعنوان اسم معنی می دهد . ولی در قرآن منظور از عجل حس و

درکی و فهمی با شتاب و سریعتر از تعقل و استنتاج که به شکل حاضر و آماده بر جان انسانها می نشیند و حتی هنگام خواندن قرآن توسط مهدی معنای آماده آن توسط شیطان زودتر از اینکه مهدی نتیجه گیری کند بر ذهنشان می نشیند و در کلیت میزان و اندازه حمیم هم حل میشود و با این شکل مردم هیچگاه اراده ایی برای فرمان خدا را انجام دادن نخواهند یافت .

سلسبیل و زنجبیل دو کلمه عربی متضاد هم هستند . سلس - زنج - ابیل . سلسبیل یعنی

پذیرفتن و راحتی و سهلی و روانی در پذیرفتن مهتری و زنجبیل یعنی سرخ شدن از خشم و پرخاشگری نسبت به مهتری فردی . زنج + ابیل یعنی گردنکشی و پرخاش به مهتری مثلا مهدی . سلس + ابیل یعنی نرم و روان و راحت پذیرایی مهتری و سروری مثلا سفیانی . اینها کارگردانی شیطان است . خداوند در سوره انسان مشکلات و مسائلی که مهدی با آن روبروست را بیان می کند.

تسبیم - هر چیز که بالا آید مانند پرچم مهدی که از جنس ماده نیست بلکه با مطالعه مهدی و دیدن

نشانه های زیاد توسط جهانیان پرچم مهدویت او خود بخود بالا میاید و افراشته میشود.

راهب و رهبان اشاره به روحانیت مسیحیت نیست بلکه اشاره به ترس و وحشت بسیار از

شیطان است که خودشان ابداع کرده اند .

قسيس اشاره به روحانیت یا دانشمند مسیحی نیست بلکه افراد تهمت خورده هستند . دلیل متعادل و

مایل بودنشان هم این است که می دانند شیطان است که بی جهت به آنها تهمت زده است .

یهود - کسی است که نرم و فرمانبر و رام دجال در این سیستم ظهور گوش دوخته به حکم و تقدیر

یا حمیم تا چه شود.

نصاری - دنبال یاری جستن از جادوی سرنوشت هستند و گاهی منظور از نصاری کسانی هستند که

در حال حاضر حمیم دجال و نشانه ها به یاری آنها آمده است .

غاب و غیاب یعنی فرو رفتن و درهم آمدن چیزی در چیزی . مثلاً ماجرای زندگی مهدی با آنچه از ماجرای پیامبران در قرآن ذکر شده در هم در آمده بطوریکه قرآن داستان موسی و فرعون را که ذکر می کند و مهدی می خواند همه مردم متوجه میشوند گویی دارد داستان مهدی با دجال و پیروان جادو درست کنش را بیان می کند. داستان ابراهیم همینطور عیسی همینطور همه پیامبران در هم آمیخته دارد با

داستان و ماجراهای مهدی . به این **غیابات انبیاء** می گویند.

اما جوان مومن هدایت یافته می بیند که اسامی انبیاء ذکر شده در قرآن کریم هر کدام صفتی و مشخصه ایی

از اوست مثلاً **ابراهیم** از دو کلمه ابراهیم به معنی سوزن و هیم به معنای شیفتگی و شیدایی است و

کسیکه مرتب چه با خواندن قرآن و چه رفتاری سوزن به شیفتگی و شیدایی آنها می زند ابراهیم خوانده

میشود. البته او در کتاب می خواند که خداوند در خواب به ابراهیم فرمان داده نام خود را به ابراهیم تغییر دهد. و او متوجه می شود چرا.

همانطور که گفته شده در حدیث که مردم از تکلم دابه الارض غمگین می شوند او در حقیقت **نوح**

است چون سخنان او باعث غم آنها میشود. و اما **موسی** بطور کلی یعنی فردیکه الگوهای قدر و مقدار

مردم در رابطه با اوست از مصدر اسوه از ریشه اسا چون او محل شکل گیری این الگوها بوده موسی خوانده می شود و از طرفی در رابطه با فرعون چون او را در سرنوشت سازی شریک کرده بوده است

هم می تواند **موسی** خوانده شود. البته **کتاب موسی** کلا تمام کتابهای آسمانی مخصوصا

قرآن است که محل الگوی پیامبری برای مهدی و مدل اقوام برای مردم آخرالزمان است.

یعقوب به معنای جانشین و جایگزین گذاشته شده برای تمام پیامبران ذکر شده در کتاب. و اینکه

خداوند در خواب به او دستور داد نام خود را به اسرائیل تغییر دهد هم برای این بود که کلمه بنی اسرائیل ساخته شود و در قرآن خداوند به همه مردم جهان بنی اسرائیل خطاب کند چون در سکوت و زیر پوستی و نهانی توسط اله سیر داده می شوند.

عیسی از ریشه عسی به معنای سزاوار و شایسته و چون در رابطه با کلام است می توان او سزاوار

تفسیر گر نامید. عیسی بن مریم یعنی سزاوار تفسیر گر مرمت کننده.

مریم - از ریشه ریم به معنای بهبودی و ترمیمگر.

هود - چون از مسیر قبلی بازگشت بطرف سرتا پا بندگی برای خدا و حق.

شعیب - چون تمام نشانه ها را گرد آورده پیوست کرده و در شعبان زاده می شود .

لوط - چون همراه با برگزیدگی اش و روی آوریش به قرآن و حدیث نسبت بسیار ناحقی بر او چسبیده شده است .

ادریس - چون محل آموزش و خط و نقش گذاری است .

یونس - از ریشه آنس . مرتب مورد دید همه مردم است ولی مهمتر در زمانیکه همه از بیان کلام خدا بر علیه شیطان دچار ترس و وحش و وحشت میشوند او کاملاً آنس گرفته و آرامش و آسودگی دارد .

ذوالکفل - دارای مثل و مانند . او علاوه بر مثل و مانندهای قرآنی دارای مثل و مانندهای زیادی است در بین مردم . هر دسته ایی یک مثل و مانند برایش در نظر گرفته اند .

ذوالقرنین - او را دو گونه پیوست می کنند . یک قرن خداوند و اولیائش است که با نشانه های زیاد پیوست کردن مشخصات او او را می شناسانند و خداوند در سوره واقعه می فرماید هو القران کریم . یک قرن هم توسط شیطان و اولیائش با پیوست نشانه هایی او را می شناسانند و او ذوالقرنین یا دو پیوستی است .

یوسف هم چه بسیارند افراد مایوس و متاسف از دست دادن ماء معین که اما رضا گفته است کافی است برای دریافت معنای اسم یوسف .

و اما در مورد **محمد** او باز فکر می کند که خداوند باید نام ایشان را انتخاب کرده باشد و مطالعه می

کند و در می یابد اینگونه است . محمد را میتوان ستوده معنا کرده . ولی اگر ستوده منظور بود اسامی مثل محمود که مناسب تر بود . او می بیند که در دوره دجال که همه دنبال ستودگی می گردند او به مانند کسیکه بدنش را غسل حمد دجال توسط دجال پوشانده باشد و در حقیقت ، این غسل همان ستودن دجال مردمان و قالبهایی را هست . یا حمد دجال . و هر کس سعی دارد به نحوی این حمد یا ستودگی خود را از او بکند و بدست آورد چه با زبان خوش چه با زور و نیرنگ و جفا . به کسیکه حمد را با نسبت مفعولیت دارد محمد گویند و او می فهمد که چرا این اسم غریب در آنزمانه برای آنحضرت انتخاب شد از جانب خداوند یگانه .

اما اقوام قرآنی مردمان دشمنی کننده با مهدی در قالب نام پیامبر خاصی هستند . فقط چند مورد برای توضیح هست مثل قوم عاد و قوم ثمود و اصحاب راس و ایکه . دشمنی شیطان با مهدی کاملاً قابل درک است موجودی که امید به خدایی خود بسته بود اکنون دارد توسط یک جوان مومن هدایت یافته باز داشته میشود از بعنوان خدا شناخته شدنش که هیچ ، اکنون زشت ترین و ننگین ترین اسماء تاریخ را دارد بسیار مناسب قالب تن او میشود پس دشمنی اش با مهدی سخت است . او برای مبارزه با مهدی دو راه انتخاب می کند یکی مالاندن و عقر کردن حکمت مهدی و دیگر حفظ بازی قدر و سرنوشت جادویی و در این میان انتقام کشیدن از او . بهمین جهت است که گفته میشود اسم مهدی **غریم** است یعنی در بازی قدر و سرنوشت

مرتب او غریم میشود و میزان غرامت هم شکنجه اوست . او را مظلومی دانسته اند که از اهل خود به تبعید سر می برد . و ... مردمان دست بدست شکنجه او را بین خود می گردانند و مهم این است که پذیرفته اند که هر کس نوبتش میشود او را شکنجه کند و او را بین خود تقسیم کنند و به همه برسد . مهم

پذیرفتن این مطلب است که خداوند نام **قوم عاد** را بر آنها گذارده است و چون تا آخرین رمق و

آخرین قطره خون او را حاضرند بکنند به آنها **ثمود** گفته شده است . اما قوم **راس** یعنی

کسانی که با وجودیکه می دانند او مهدی موعود است و کلام قرآن را فهمیده اند خود را به نادانی زده اند .

قوم **ایکه** هم به این جهت که مسائل خدا و شیطان را داخل هم فرو برده اند در خود .

اما در طول تحقیق و ترجمه خود متوجه میشود که اعداد در عربی هر کدام دارای معنی کلمه ایی هم

هستند مثلاً :

واحد = یگانه - اول = ممتاز - ثانی = ممانعت کننده و برگرداننده - ثلاث = گفتن این حق است و این باطل -
 رابع = اربع = صرف نظر دارنده از چیزی معطوف دارنده به چیز دیگر یا زیادی و نوازشگری - خمس = تمایز
 جنس و گروه و دسته - سادس = سته = عیب کنندگی به حرف زشت - سبع = دروغ = ظاهر ، یک چیزی ، باطن
 چیز دیگر - ثمانیه = ارزشمند - ارزشگذاری - تسع = اتساع و گسترش حجمی - عشر = دلخوشی واهی .
 معاشرت - عشر که با هر عددی بیاید بجز ثمانیه یک معنی جدید می دهد . مئه = صد = چیزی را بازکردن و ته
 آنرا نگاه کردن و نمایاندن مثلاً باز کردن کیسه ای و ته آنرا نگاه کردن . الف = هزار = جفت و جور و تالیف .

